

به مناسبت ۸ دی ماه، یکصد و یازدهمین سال تصویب اولین قانون اساسی در ایران

قانون و ناشکیبایی مشروطه خواهان افراطی

ناصر عظیمی

اشاره: اولین بخش از قانون اساسی مشروطه در ایران در ۸ دی ماه ۱۲۸۵ خورشیدی برابر ۱۴ ذیقعده ۱۳۲۴ قمری به امضای مظفرالدین شاه رسید که ۵۱ اصل داشت. نمایندگان مجلس (که بیشتر هنوز نمایندگان تهران بودند)، در پاییز ۱۲۸۵ این بخش از قانون اساسی را به دلیل حال وخیم مظفرالدین شاه با عجله تدوین و در ۸ دی ماه ۱۲۸۵ خورشیدی به تصویب شاه رساندند. مظفرالدین شاه فقط چهار روز بعد یعنی در ۱۲ دی ماه درگذشت. این بخش از قانون بیشتر در خصوص نحوه ی تشکیل مجلس شورای ملی بود و به همین سبب در آغاز « نظامنامه مجلس » نامیده می شد. بدین ترتیب در این بخش از قانون هنوز از حقوق ملت کمتر بحث شده بود. از این رو پس از تکمیل اعضای نمایندگان مجلس شورای ملی، بخش دوم قانون اساسی که به حقوق ملت می پرداخت در ۱۰۷ اصل تدوین شد و به ۵۱ اصل بخش اول افزوده شد. هر چند محمد علی شاه جانشین مظفرالدین شاه در امضای بخش دوم از قانون تعلق بسیار به خرج داد و می خواست از امضای آن شانه خالی کند اما به ناگزیر و با فشار از پایین آن را در ۱۴ مهر ۱۲۸۶ خورشیدی برابر ۲۹ شعبان ۱۳۲۵ قمری تایید و امضاء کرد.

چکیده:

انقلاب مشروطه در ایران را انقلاب قانون خواهی نیز گفته اند. از این رو این انقلاب نقطه ی گسست بین دوران حکومت های مطلقه ی استبدادی و بی قانون در تاریخ ایران و دورانی که در آن با وضع قوانین توسط نمایندگان مردم در مجلس مشروطه، شاه دست کم روی کاغذ به استناد قوانین وضع شده توسط مجلس، مکلف به سلطنت و نه حکومت می شد. در باره ی این که چرا قانون خواهی و اهداف مشروطه خواهی در فرایند مشروطه و تدوین قانون اساسی مشروطه به سرانجامی نرسید و مشروطه ی ایرانی با شکست در اهدافش که یکی از مهمترین آن اجرای قانون بوده، تاکنون نوشته های بسیاری با نظریه های گوناگون ارائه شده است. حتی در مورد مشروطه ی ایرانی به درستی از «پروژه ی ناتمام مشروطیت در ایران» سخن گفته شده است. این مقاله از منظری متفاوت با بررسی دو نمونه ی مشخص از رفتار افراطی و تندروانه ی اپوزیسیون مشروطه خواه در دوره ی بین تاسیس مشروطه در سال ۱۲۸۵ تا به توپ بستن مجلس توسط محمد علی شاه در سال ۱۲۸۷ خورشیدی و شروع استبداد صغیر، نشان می دهد که این فقط پوزیسیون یا حاکم مستبد وقت نبود که اقتدار خود را از طریق دور زدن قانون و زیرپا گذاشتن آن جستجو می کرد بلکه اپوزیسیون نیز با زمینه های فرهنگی استبداد شرقی، دستیابی به قدرت را نه از مسیر قانون بلکه از راهی جز رفتارهای اقتدار گرایانه پی گیری نمی کرد. چنین رفتاری ضمن آن که فضای امنیتی مورد دلخواه حاکم مستبد وقت را برای دست زدن به خشونت و سرکوب توجیه قانونی فراهم می کرد، همچنین الگویی از مشروطه خواهی به دست می داد که در آن هدف مشروطه و مشروطه خواهی اجرای قانون و

احترام به آن نبود بلکه هدف اصلی مشروطه خواهان را دستیابی به قدرت و اعمال رفتارهای اقتدارگرایانه از طریق ابزار نامشروع یعنی ترور و خشونت نشان می داد.

کلید واژه ها: قانون - مجلس - مشروطه - انجمن ها - استبداد صغیر - اپوزیسیون - پوزیسیون

مقدمه و طرح موضوع

جنبش مشروطه را جنبش قانون خواهی نیز گفته اند. قانون در ساختار سیاسی ایران امر غریب و غایبی بود. پادشاه و سلطان در طول تاریخ ایران مظهر مجسم قانون و در واقع خود قانون بود. از این رو یکی از مهمترین خواست های جنبش مشروطیت در ایران، ابداع قانون، نهاد قانونگذاری و حکومت قانون بود که در تاریخ سیاست و حکومت داری ایران اقدام بی سابقه ای محسوب می شد. این توجه ی ویژه به قانون در انقلاب مشروطیت ایران را می توان به عنوان سنگ بنای ورود به دنیای مدرن و متمدنانه نیز به حساب آورد و آن را تجدد خواهی ایرانیان نامید.

توجه به قانون و حکومت قانون به سبک و سیاق مدرن در ایران را نخستین بار میرزا یوسف خان تبریزی ملقب به مستشارالدوله در کتاب «یک کلمه» به صورت یک ایده ی نو به جامعه ی ایران هدیه کرد. او از سال ۱۲۷۰ قمری به موجب فرمانی توسط ناصرالدین شاه درارتباط با وزارت امور خارجه به خدمت فراخوانده شد و پس از سال ها که با عنوان شارژدافری (کارداری) در شهرهای حاجی ترخان، پترزبورگ و تفلیس برای وزارت خارجه ی ایران خدمت کرد، سرانجام در سال ۱۲۸۳ قمری (۱۸۶۶ میلادی) در زمان ناپلئون سوم به کارداری ایران در پاریس برگزیده شد و تا سال ۱۲۸۶ هجری قمری (۱۸۶۹ میلادی) یعنی به مدت سه سال در این سمت در پاریس خدمت کرد. علاقه ی او به شناخت بیشتر ممالک پیشرفته ی زمانه، او را بیش از پیش به سیر و سیاحت در کشورهای مختلف کشاند. از جمله او به هنگامی که در پاریس بود می گوید که «در مدت سه سال اقامت خود در پاریس چهار دفعه به عزم سیاحت به لندن رفتم» (مستشارالدوله، ۱۳۸۶ ص ۲۰). لازم است گفته شود که این زمان از منظر فرانسویان نیز بریتانیا جزیره ی آزادی خوانده می شد و سفر مکرر او به لندن می توانست بر ذهن و ضمیر او تاثیر بسیار گذاشته باشد. در هر حال او در این زمان سخت تحت تاثیر حکومت داری فرانسه و انگلستان قرار داشت.

در کتاب «یک کلمه»، مستشارالدوله به مانند تمام مشروطه خواهان بعدی سخت شیفته ی ترقی و توسعه ی جهان غربی و به ویژه نظم و انتظام امور این جوامع بر اساس قانون بود. او کتاب خود را در سال ۱۲۸۷ هجری قمری یعنی یک سال بعد از پایان خدمت در مقام کاردار ایران در فرانسه به اتمام رساند. این زمان نزدیک به چهل سال پیش از پذیرش مشروطیت و صدور فرمان موسوم به فرمان مشروطه (در سال ۱۳۲۴ هجری قمری) توسط مظفردالدین شاه بود. او در این سیر و سفرها به این نتیجه رسیده بود که علت اصلی و محوری عقب ماندگی ایران در همان «یک کلمه» یعنی در نداشتن «قانون» نهفته است. او که گفته های خود را در سراسر کتاب از قول سوم شخص ناشناسی به عنوان «دوست» بیان می کند، می نویسد که: «آن دوست چنین گفت، یک کلمه که جمیع انتظامات فرنگستان در آن مندرج است، کتاب قانون است» (همان، ص ۲۵). او پس از بیان اختلاف پنجگانه ی محتوای قانون به زعم خود در آن دیار با رویه های رایج در ایران در اشاره ای آشکار به قدرت مطلقه ی استبدادی سلطان در ایران می نویسد که: «در فرنگستان شخصی مطلق التصرف نیست یعنی خودرای و خودسر در امور اهالی نمی تواند مداخله و محاکمه نماید مگر موافق آنچه در قانون نوشته شده. خلاصه، همه سر بسته اند به رشته قانون» (همان،

ص ۲۹). مستشارالدوله که در اثر آشنایی با نحوه ی حکومت و اداره ی جامعه در ممالک پیشرفته از خلاء قانون مکتوب (که آن را «یک کلمه» می نامد)، در ایران به خوبی آگاه شده بود، سپس برای نخستین بار پیشنهاد می کند که در ایران نیز کتاب قانونی برای اداره ی مملکت نوشته و حفظ و نظارت آن نیز برعهده ی مجلس مستقل مخصوصی باشد و مهمتر این که او می نویسد که بر اساس این قانون باید هم رفتار دولت و هم ملت تعریف شود: «مراد من کتابی است که جامع قوانین لازمه و سهل العبارة و سریع الفهم و مقبول ملت باشد... چون کتابی مقبول ملت نوشته شود و به دستخط همایون شاهنشاه برسد و حفظ آن به عهده مجلس مخصوص مستقل سپرده شود، لامحاله وظیفه دولت و ملت بر قانون می باشد.» «یک کلمه» که من گفتم این است» (همان، ص ۳۰ تاکید از ماست). بنابراین از نظر مستشارالدوله رعایت قانون فقط وظیفه ی دولت نیست بلکه «لامحاله وظیفه ی دولت و ملت» است.

مستشارالدوله پس از بیان اهمیت و ضرورت اتکا به قانون در فرانسه، به معرفی قانون اساسی فرانسه (کنستی توسیون) که از اصول انقلاب کبیر فرانسه اخذ شده می پردازد و بدین صورت آغاز می کند: «اجمالاً عرض می کنم که روح دائمی کودهای [قوانین] مزبوره و جان جمله قوانین فرانسه مشتمل بر بیست و یک فصل است. چنان که در ابتدای کود چاپ شده، در فقره اول از نظامنامه حکومت که «کنستی توسیون» نام دارد، عبارتی مسطور [نوشته شده] که ترجمه اش این است (کنستی توسیون): شناخت و تصدیق و تفکک [سال رخداد انقلاب کبیر فرانسه] کرد آن اصول کبیره را که در سال ۱۷۸۹ [میلادی] اعلان شده بود. آن اصولی که اساس حقوق عامه فرانسه است. بنده آن اصول کبیره و اساسیه را تفحص کردم، بر وجه اشارت سابقه و ارقام آتیه در بیست و یک فصل مندرج یافتم پس ترجمه آن فصول را به عبارت فارسی در این رساله ثبت نمودم» (همان، ص ۳۳).

آری مستشارالدوله سپس نزدیک به چهل سال پیش از پذیرفته شدن مشروطه و یا به قولی «کنستی توسیون» در جنبش مشروطیت ایران، یک به یک فصول بیست و یک گانه ی کنستی توسیون فرانسه را برای آگاهی ایرانیان برمی شمارد. چراکه معتقد است پیشرفت ایران در تدوین و در اجرای همین «یک کلمه» نهفته است. بی تردید، مشروطه خواهان نیز دست کم در نظر در آغاز به دنبال همین «یک کلمه» بودند. چنان که حکومت مشروطه را نیز معادل «کنستی توسیون» می دانستند. اما آیا همه ی بنیان مشروطه و به ویژه آنان که در تاریخ معاصر ایران به عنوان انقلابی ترین و شاخص ترین فعالان مشروطه شناخته شده اند در عمل نیز به اهمیت قانون، قانونگرایی و پای بندی به قانون متعهد بودند؟ آیا همه ی مدافعان مدرنیته و حقوق شهروندی که بیش از عوام داد سخن داده و از بی قانونی در جامعه ی ایران نالیده اند، خود مدافع قانون بوده اند؟ آیا تعهد به اجرای قانون تنها وظیفه ی پوزیسیون (قدرت حاکمه) بوده یا پوزیسیون که خود را نماینده ی ملت می دانست نیز می باید به آن متعهد می بود؟ آیا به این دلیل که مشروطیت نوپا با پیشگامی تحول خواهان و روشن اندیشان از درون استبداد دراز دامن تاریخ این کشور سر برآورد، ترجیحاً این پوزیسیون مدعی بی قانونی در حکومت و حکومت داری استبدادی نبود که می باید بیش از پوزیسیون تعهد به قانون و قانونگرایی نشان می داد تا آموزه های آن برای جامعه ی استبداد زده نیز الگو قرار می گرفت؟ این مقاله می کوشد با استناد به رفتار بخشی از مشروطه خواهان پر نفوذ و موثر در تحولات مشروطه نشان دهد که ناکامی مشروطه و مشروطه خواهان نه در تقلیل دادن مفاهیم و تفسیر به رای فقهی از مفهوم سکولار مشروطه (چنان که ماشاء الله آجودانی در کتاب مشروطه ی ایرانی پیش فرض کرده است) بلکه بنیاد

نادرست سیاست ورزی مدرن در مشروطه ی ایران^۱ در تفسیر به رای و خوانش سیاسی ویژه از مشروطه و قانون و داشتن معیارهای دوگانه و درکی خشونت ورز از مشروطه بوده که در سپیده دم تاسیس حکومت مدرن این کشور (یعنی همان دوره ی دوساله ی نخست مشروطه از امضای فرمان مشروطه تا شروع استبداد صغیر)، توسط همین دسته از مشروطه خواهان، الگو قرار گرفت و سپس در فرهنگ سیاسی ایران نهادینه شد. به عبارت دیگر می خواهیم نشان دهیم که مشروطه به عنوان یک ایده ی مدرن نزد برخی از موثرترین و با نفوذترین مشروطه خواهان فعال که یا منشاء قفقازی - روسی داشتند و یا عمیقاً تحت تاثیر برنامه های سیاسی آنان، تنها وسیله ی رسیدن به رویای خوش و آرمانی ولی غیر قابل تحقق خود را که زمینه های اقتصادی، اجتماعی و به ویژه فرهنگی و تاریخی آن نیز فراهم نبود، بدون توجه به قانون و قاعده ی بازی دموکراسی و مشروطه خواهی که مهمترین ارمان مشروطه بود، لجاج گونه با توسل به انواع ابزار خشونت حتا شکل عربان آن را طلب می کردند و رویای تحقق آن را در سر می پروراندند. گویی کافی بود کسانی بخواهند تا جهان دگر شود!

شواهد واقعن موجود

برای آزمودن فرض بالا تنها به انتخاب دو نمونه ی مشخص و تاثیر گذار از دوره ی تاریخی پذیرش مشروطه توسط مظفردالدین شاه تا استبداد صغیر اشاره می شود که به باور ما دوره ای است که می توان آن را سرچشمه ی تاریخ تجدد ایران نامید که بعدها به میزان زیادی الگویی برای رفتارهای سیاسی و فرهنگ سیاسی ایران نیز به حساب آمد. گام نخستی که با ناشکیبایی برداشته شد. این دوره ی تاریخی کوتاه دوساله به این دلیل انتخاب شده است که اولاً یک دوره ی تاریخی کامل از یک الگوی مشخص رفتار سیاسی در آغاز یک مرحله ی مدرن از تاریخ ایران ارائه می کند. و ثانیاً اولین تجربه ی تاریخی حکومت مدرن و فضای آزاد سیاسی در ایران است که الگوهای رفتار اپوزیسیون و پوزیسیون در آن برای ساختن و بنای یک جامعه ی مدرن برای نخستین بار محک می خورد. به ویژه این که از این دوره ی مشخص نه فقط نقدی در سال های بعد صورت نمی گیرد بلکه فرهنگ سیاسی مشخصی که بعدها اذهان کنشگران ایرانی را تسخیر می کند، با آب و تاب به تعریف و تمجید رفتار کنشگران اپوزیسیون آن می پردازد و در این راه تنها قلم تند انتقاد خود را به سوی پوزیسیون می گیرد و با چنین رویه ی یک سو به ای کمک می کند تا این الگو به طور مکرر در تاریخ معاصر ایران تکرار گردد. در اینجا نمونه ی نخست قتل امین السلطان و نمونه ی دوم ترور محمد علی شاه و حواشی آن انتخاب شده است که حوادثی کانونی در برنامه و عمل کنشگران این دوره از آغازین سال های تاریخ مدرن ایران است. این دو حادثه از مهمترین حوادث منتهی به استبداد صغیر و کودتای محمدعلی شاه - لیاخوف بوده است که به طور موقت به تعطیلی مشروطه انجامید و استبداد مطلقه ی دراز دامن ایران را دوباره تحت عنوان «استبداد صغیر» برای مدتی بیش از یک سال به ایران بازگرداند.

نکته ای که باید قبل از بررسی نمونه ها در اینجا یادآوری کنیم این است که موضوع تنها از منظر مشروطه خواهی و اعتقاد و پایبندی به حکومت قانون و مهمتر از همه بررسی الگوی رفتار اپوزیسیون بررسی شده و بنابراین به هیچ وجه کارکرد و سوابق شخصیت های مورد بحث و دفاع از آنان مد نظر نیست. به عبارت دیگر می خواهیم از همان نخستین سنگ بنای دنیای مدرن و به ویژه حکومت مدرن در جامعه ی ایرانی ببینیم که رفتار کسانی که ادعای درک دنیای مدرن و متمدنانه داشتند در نظر و عمل چگونه بوده است. در واقع همین گفتار و کردارهای

^۱ . نگارنده برخلاف ماشاء الله آجودانی واژه ی مشروطه ی ایرانی را به طعنه و به صورت منفی به کار نمی گیرد.

نخستین بود که به عنوان آجرهای معماری دنیای مدرن سیاست در جامعه ی ایران برای سال های بعد فرهنگ سیاسی مشخصی را شکل داد و بنای آن را محکم کرد. به ویژه چنان که گفته شد، همین معیارهای رفتاری بود که برای سال ها مورد تمجید و تایید نظریه پردازان سیاسی و اندیشمندان تاریخ معاصر ایران نیز قرار گرفت و کمتر از آن انتقادی به عمل آمد.

امین السلطان، گزینه ی مجلس برای نخست وزیری:

چندماهی از انتخاب نمایندگان اولین دوره ی مجلس شورای ملی نگذشته بود که محمد علی شاه تمایل پیدا کرد که امین السلطان را برای صدر اعظمی به مجلس معرفی کند. از این رو امین السلطان به ایران فراخوانده شد. او قبلاً در زمان ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه نیز در دوره هایی صدر اعظمی را به عهده داشت. محمد علی شاه ظاهراً تصویری که از امین السلطان داشت این بود که او می تواند در مقابل قدرت گیری روز افزون مجلس در کنار او و متحدش باشد.

امین السلطان پس از کنار رفتن از صدراعظمی به سیر و سیاحت به دور دنیا پرداخت. به چین و ژاپن و آمریکا و مصر و سرانجام در ایام مشروطه در پاریس اقامت اختیار کرد. هنگامی که محمد علی شاه او را به ایران فراخواند، او در پاریس حضور داشت. مشروطه خواهان به ویژه مجلسیان از دعوت او به ایران ابتدا سخت برآشفتنند اما به تدریج مواضع دیگری انتخاب کردند. زیرا به درست یا نادرست پذیرفتند که او در سیر و سیاحت این سال ها تغییر کرده و به مشروطه تمایل یافته است. این سخن به ویژه پس از آن که امین السلطان به هنگام بازگشت به ایران مورد تایید دو تن از بنیان گذاران فکر و اندیشه ی مشروطه خواهی در ایران یعنی **میرزا ملکم خان و طالبوف** قرار گرفت، بیشتر پذیرفته شد. کسروی اما معتقد است که این هردو پیشگام مشروطه خواهی در ایران، فریب امین السلطان را خورده بودند. کسروی می نویسد که امین السلطان: «میرزا ملکم خان را که در میان مشروطه خواهان جایگاهی میداشت و خود این زمان پیر شده و دور از ایران در اروپا میزیست، دید و او را فریفته[و] نامه ای در باره خود برای سعدالدوله[نماینده ی پر نفوذ مجلس در این دوره] گرفت. همچنین طالبوف را که نیز میان آزادیخواهان ارجمند میبود ولی او خود با اینان دلسردی مینمود، دید و از او هم سفارشنامه ای برای سعدالدوله بدست آورد» (احمد کسروی، ۱۳۷۰ ص ۲۵).

امین السلطان، راهی ایران

در هر حال امین السلطان با توجه به گرایش نمایندگان مجلس اول به نخست وزیری او، خود را از طریق روسیه و باکو با کشتی به انزلی رساند. در آنجا انجمن تازه تاسیسی تحت نفوذ اجتماعیون عامیون انزلی به مخالفت با او برخاست و از ورود او به خشکی جلوگیری به عمل آورد. انجمن رشت که این زمان قدرت مهمی در گیلان به هم زده بود و این انجمن نیز تحت تاثیر اجتماعیون عامیون قفقاز بود و تقریباً قدرت خود را هم سطح حاکم وقت گیلان سپهدار تنکابنی قلمداد می کرد با توجه به مواضع اکثریت نمایندگان مجلس شورای ملی، نمی دانست در مقابل امین السلطان چه موضعی باید اتخاذ کند. سرانجام این انجمن تصمیم گرفت که از مجلس کسب تکلیف کند. پس به رسم زمانه: «انجمن رشت، بمجلس آگاهی داده، مستشارالدوله و تقی زاده و میرزافضلعلی و وکیل التجار یکی از

نمایندگان گیلان در مجلس) را بپای تلگراف خواست» (کسروی، همان، ص ۲۵۳). کسروی می نویسد که اما «آن چهار نماینده به تلگرافخانه نرفتند و سخن را در نشست [مجلس] بمیان آوردند. ولی امروز حال مجلس دیگر، و خود پیدا میبود که هواخواهان اتابک [امین السلطان] در آن چند روزه بسیار کوشیده اند. همان نماینده آذربایجان (تقی زاده) باز بدبینی و ناخشنودی نمود ولی نه با تندی. و دیگران با وی همداستانی نمودند و کسانی آشکاره بهواداری برخاستند» (همان، ص ۲۵۳). سرانجام پس از بحث های بسیار «چنین نهادند که از زبان آن چهار نماینده [مستشارالدوله، تقی زاده، میرزا فضلعلی آقا و وکیل التجار] بتلگراف رشت این پاسخ داده شود: «از طرف مجلس محترم شورای ملی در ورود امین السلطان ردع و منعی نیست. البته اهالی آنجا خاصه انجمن در جلوگیری از اغتشاش مساعی جمیله مبذول دارند». بدین ترتیب مخالفت چند تن از با نفوذترین نمایندگان مجلس اول به موافقت ورود امین السلطان تبدیل شده بود. سرانجام پس از رسیدن تلگراف به رشت «مجاهدان گیلان، دست از جلوگیری برداشتند و اتابک [امین السلطان] همراه قزاق و سواره برشت آمد» (کسروی، همان، ص ۲۵۴). اما این روایت کسروی دقیق نیست. زیرا «رابینو» که این زمان در رشت حضور داشته در خاطرات خود مشخص می کند این قزاق ها نبودند که امین السلطان را به رشت آوردند بلکه او با کمک میرزا کریم خان رشتی یعنی یکی از مشروطه خواهانی که با اجتماعيون عاميون در ارتباط بود و بعدها یکی از بنیانگذاران کمیته ی ستار رشت یعنی شعبه ای از اجتماعيون شد، در اواخر فروردین ۱۲۸۶ خورشیدی امین السلطان را که مدتی روی کشتی در دریای خزر منتظر ورود به داخل خاک ایران بود از انزلی به رشت هدایت کرد: «میرزا کریمخان و چند نفر دیگر که برای ورود دادن او به انزلی رفته بودند به هر وسیله بود او را از راه غازیان [بخش شرقی بندر انزلی] بی اطلاع اهل انزلی به رشت آوردند... و پس از دو روز با سپهدار [تنکابنی حاکم وقت گیلان] به طرف طهران حرکت کرد» (رابینو ۱۳۶۸ ص ۸).

در هر حال سرانجام امین السلطان در ۱۳ اردیبهشت یعنی بلافاصله پس از رسیدن به تهران در مجلس حاضر و کابینه ی خود را معرفی کرد. در رای گیری معلوم شد که مخالفانش در مجلس شورای ملی فقط چهار رای داشتند. زیرا از نمایندگان حاضر در مجلس تعداد ۷۷ نفر به او رای موافق، ۴ نفر رای مخالف و ۷ نفر رای سکوت (ممتنع) دادند و بدین ترتیب او به نخست وزیری مشروطه انتخاب شد (فریدون آدمیت، ۱۳۸۷ ص ۵۸). از این رو، او توسط نمایندگان اولین مجلس شورای ملی ایران با اکثریت مطلق آراء به عنوان نخست وزیر مشروطه ی ایران انتخاب شد.

اولین سالگرد باشکوه انقلاب مشروطیت:

دردولت او بود که در مرداد ماه ۱۲۸۶ خورشیدی مقدمات اولین سالگرد مشروطیت با شکوه بسیار در تهران و شهرستان ها برگزار شد. تصویری که ادوارد براون از این جشن ها در تهران از طریق یک ناظر این جشن ها گزارش کرده است نشان می دهد که جنبش مشروطیت به سرعت در ذهن و ضمیر ایرانیان، دگرگونی های عظیمی ایجاد کرده و به اندیشه ای تاثیر گذار تبدیل شده بود. به عبارت دیگر بر خلاف دیدگاه اپوزیسیون افراطی، جنبش مشروطه ی ایران با وجود همه ی موانع ساختاری اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی در حال تعمیق بود. بخشی از این گزارش ناظر این جشن که برای ادوارد براون فرستاده شده در اینجا نقل می شود تا تصویر عینی تری از وضعیت انقلاب مشروطیت در اولین سالگرد آن به دست داده باشیم: «بار عام بزرگی در بهارستان داده شد که از [ساعت] ۳ تا ۱۰ شب ادامه داشت... شاگردان مدارس در حین خواندن سرودی در ستایش از مجلس و علیه حکومت مطلقه به گرداگرد باغ حرکت می کردند. به مجرد تاریکی هوا، به تریبون بزرگی که در جلوی محوطه بهارستان برپا و بر تمامی میدان مسلط بود رفتیم. این تریبون مختص هیاتهای سیاسی، وزرا و نمایندگان بود. تمامی میدان از نور چراغها می درخشید

و در اطراف، تریبونهای کوچکتری توسط انجمنهای مردمی بر پا شده بود. آتشبازی با روشن کردن کتیبه ای که در جلوی تریبون نصب و بر آن جمله «این جشن بر اهل ایران مبارک است»، حک شده بود، آغاز گشت. دستخطی از شاه خوانده شد که با غریو شادی مواجه گردید. حقیقتاً منظره ای عجیب بود و افکارم به همین زمان در سال گذشته، آنگاه که ۱۲ هزار پناهنده در باغ سفارت بریتانیا اردو زده بودند، باز گشت. از آن زمان مدت زیادی گذشته و حوادث بیشماری روی داده و دیگر مردمی وجود ندارند که خواستار تحسن در جایی باشند. همانطور که ایستاده بودم و به تریبون با آن آمیختگی غریب نمایندگان خارجی، وزرا و نمایندگان ایرانی می نگریستم و جمعیت پر خروش در زیر پای ما فریادهای پر شور «مرگ بر استبداد»، «زننده باد آزادی» و غیره را سرداده بودند، آخرین تردیدم هم زایل شد و آن اعتقادی که همواره در باب پیروزی نهایی مردم داشتم، تبدیل به یقین شد. مجلس ملی به رغم تمامی دشواریهای سهمگین که آن را احاطه کرده و به رغم وحدت نامقدس کل نیروهای تاریکی و استبداد علیه آن، پیروز خواهد شد. زیرا آرمان آن، آرمان عدالت و ترقی است. تمام اروپائینی که در آن لحظه تاریخی در آنجا ایستاده بودند، باید فریاد جمعیت را که از پائین شروع شده و سپس به تریبونها تسری یافته و سراسر میدان را در می نوردید، در قلب خود بازتابانیده باشند. این فریاد عبارت بود از: «زننده باد مجلس شورای ملی ایران» (ادوارد براون ۱۳۸۰، ص ۱۴۸).

قتل امین السلطان و «ارجشناسی» از قاتل!

پیداست در مرداد ۱۲۸۶ یعنی یک سال پس از پذیرش مشروطیت و برپایی شکوهمند سالگرد این انقلاب در پایتخت، رفته رفته جامعه ی ایران متحول می شد. اما هنوز چند روزی از این جشن و پایکوبی اولین سالگرد مشروطیت نگذشته بود که امین السلطان در داخل محوطه مجلس شورای ملی در روز ۸ شهریور در یک اقدام تروریستی کشته شد. یحیی دولت آبادی نویسنده ی کتاب حیات یحیی که از مخالفان سر سخت امین السلطان بود و در آن روزها هم با سران انجمن های افراطی یعنی سرکردگان تروریستی رابطه داشت و هم با دولتیان، تصویری از فضای این روزها به دست داده که خواندنی است. تصویر ارباب و تروری که او در روز منتهی به قتل امین السلطان از تهران و اطراف بهارستان ارائه می کند حقیقتاً تصویری زنده و بی شباهت به خلق فضایی که بهرام بیضایی در فیلم «سگ کشی» با استادی تمام خلق کرده است، نیست و نشان می دهد که رهبری انجمن های مدنی نوپا در اولین سال های دولت مدرن به دست گروهی قداره بند و به قول برادران افغانیمان «دهشت آفرین» که منشاء قفقازی - روسی داشتند، افتاده بود. دولت آبادی که در آستانه ی ملاقات امین السلطان و وزیرایش با محمد علی شاه، نشستی با مخبرالسلطنه یکی از اعضای دولت امین السلطان داشته و او را برای تحت فشار قرار دادن محمد علی شاه تشویق به استعفا کرده بود، تصویری چنین از فضای ترور و وحشت در تهران ارائه کرده است: «مخبر السلطنه]: حالا خیالی کرده ایم که فردا وزراء اجماعاً برویم نزد شاه، حرف را پوست کنده و بی پرده بزنیم. عریضه ئی هم نوشته ایم، بدهیم. اگر جواب مساعد داد و دانستیم با او میتوانیم برآئیم [یعنی دولت توانست با او کنار بیاید] و با مجلس همراه باشیم، دستخطی بگیریم و شروع بکار بکنیم. و اگر نشد [مشخص شد که] شاه واقعاً همراه نیست، همه استعفاء بدهیم و قطع بدانید اگر آنها استعفا ندادند، شخص من خارج خواهیم شد». دولت آبادی سپس می نویسد که: «مخبر السلطنه صورت عریضه ئی که وزراء بشاه نوشته اند [را به من] میدهد و نگارنده [دولت آبادی] ملاحظه میکند و جزئی جرح و تعدیل بنظرم رسیده، میگویم. یادداشت میکند و میگوید [می پرسد] اگر دستخط موافق [از شاه] گرفتیم، روز شنبه بیائیم بمجلس یا خیر؟ میگویم خیر. میگوید چرا؟ جواب میدهم زیرا که برای اتابک [امین السلطان] آمدن بمجلس خطر دارد. میگوید با وجود آوردن دستخط موافق [باز هم خطر دارد]؟ میگویم عجباً، دستخط

را که نمیتواند به پیشانی خود بچسباند و یا جار بزند و بیاورد. لابد در مجلس نشان خواهد [داد] و پیش از نشان دادن دستخط برای او خطر هست. میگوید پس چه کنیم؟. میگویم روز شنبه [در] شمیران در باغ خودم هستم. اگر دستخط مساعد گرفتید، شما خودتان زودتر بیائید مرا ملاقات کنید با هم به شهر آمده، مطلب را که اتابک با شاه کار خود را تمام کرده است بعضی از انجمنها که مورد ملاحظه اند حالی میکنیم. آنوقت اگر صلاح شد، خودش [امین السلطان] بیاید بشهر و بمجلس وگرنه [فقط] وزراء بیایند و دستخط را بیاورند. و اتابک [نیز] بعد از رفع غائله و حصول اطمینان بمجلس بیاید. قرار بر همین میشود و میگذرد. اینواقع [گفتگوی دولت آبادی با مخبر السلطنه] روز جمعه نوزدهم رجب هزار و سیصد و بیست و پنج (۱۳۲۵ هجری) است. «دولت آبادی سپس ادامه می دهد:» روز شنبه نگارنده میرود بشمیران و تا دوساعت بغروب مانده انتظار مخبر السلطنه را میکشم. نمیآید. ناچار روانه شهر [تهران] شده، میسپارم اگر آمد، بگویند بشهر آمده، من در خانه خود انتظار او را دارم. بعد معلوم میشود، اتابک و وزراء یکساعت بغروب مانده در سلطنت آباد با شاه در کشمکش بوده اند و بالاخره دستخط را آنطور که مایل بوده از شاه گرفته اند. [بنابراین] دیگر وقت نشده است مخبر السلطنه مرا [در شمیران] ملاقات کند. امین السلطان آقا سید عبد الله [بهبهانی] را بر گرفتن دستخط موافق آگاه کرده، او هم با نهایت غرور میگوید بروید بمجلس منم الان خواهم آمد. امین السلطان با وزرای خود بمجلس وارد میشود. آقا سید عبدالله هم میرسد. اتابک دستخط شاه را که مشتمل بر اظهار همراهی با مجلس است و اختیار تام دادن بوزرای مسئول میخواند... یکساعت از شب میگذرد. امین السلطان و آقا سید عبدالله از عمارت [مجلس] پائین میایند که روانه شوند... صدای ششلول بلند شده چند تیر پی در پی باو میخورد و روی زمین افتاده، فوراً جان میدهد» (یحیی دولت آبادی جلد ۲ صص ۱۳۹-۱۴۱).

به زودی مشخص می شود که او توسط یک صراف جوان و عضو یکی از انجمن های شهر تهران به نام «عباس آقا» به گلوله بسته شده و پس از مجروح کردن سربازی که قصد دستگیری وی را داشته با گلوله خودکشی کرده است. امین السلطان را از زمین برداشته و در عبایش پیچیدند و او را به محل اقامتش بردند که یک ساعت و نیم بعد در آنجا در گذشت. در جیب جسد قاتل چهار کپسول استرکینین، قطعه ای «سنگ جهنم» و کاغذی حاوی این نوشته یافتند: «عباس آقا، صراف آذربایجانی عضو «انجمن»، فدایی ملت، نمره ۴۱» (براون، همان، ص ۱۵۳).

تا اینجای داستان می تواند درهرجایی از دنیا و در هرکشوری اعم از متمدن یا عقب مانده اتفاق بیفتد و چنان که پیش ازآن و هم بعد از آن افتاده است. اما مواضع و اقدامات برخی مشروطه خواهانی که خواهان مشروطه و قانون بودند در همین ماجرا محک خورد و نشان داد که آنان با معیارهای دوگانه تنها به دنبال به کرسی نشاندن برنامه و هدف خود به هر وسیله ای هستند و قانون به خودی خود ارزش و اعتباری نزد آنان ندارد بلکه تنها درجایی که به نفع آنان باشد، قابل قبول است. به ویژه این که قانون فقط لازم است از طرف پوزیسیون (قدرت حاکمه) رعایت شود و نه اپوزیسیون. این واقعه اولین سنگ بنای قانون شکنی و قانون گریزی و تفسیر به رای از قانون والگوی رفتاری مشخصی را در ورود به دنیای مدرن، پس از حاکمیت مشروطه در ایران برای کنشگران عرصه ی عمومی بنیاد نهاد و به باور ما نزد فعالان عرصه ی عمومی نهادینه کرد. طنز قضیه در این بود که رهبران انجمن های افراطی حتا لزومی به رعایت ظاهر امر نیز نمی دیدند.

پیدا بود که نمایندگان مجلس به عنوان مدافعان قانون و قانونگرایی که اساس مشروطیت بر آن بنا شده بود، خواهان پی گیری قاتلین از طریق مجاری قانونی باشند. اما شگفت آن که برخی از مشروطه خواهانی که سمبل و نماینده ی مشروطه خواهی در این زمان به حساب می آمدند (و بعد ها نیز نزد روشنفکران سال های بعد به حساب

آمدند) نه فقط به حمایت از این آدمکشی برخاستند بلکه محرک دفاع از آن شدند. آنان بر سر مزار قاتل رفته و به قول مرحوم کسروی از کشنده ی امین السلطان «ارجشناسی» کردند: «روز شنبه پانزدهم شهریور (۲۸ رجب) که روز هفتم مرگ آن جوان [عباس آقا] بود نزدیک بدو هزار تن از آذربایجانیان و تهرانیان و دیگران رو بسر خاک آنجوان گزارند و دسته گل فراوان بروی گورش ریختند و نمایش و جنبش بسزا از خود نمودند. شادروان ملک المتکلمین و بهاء الواعظین گفتارها راندند و **ارجشناسی** از جانفشانی عباس آقا نمودند. بدینسان پذیرایی شاینده ای بجا آوردند» (کسروی، همان، ص ۴۵۴ تاکید از ماست). در تبریز یعنی کانون دوم مشروطه خواهی در این زمان نیز پس از آن که معلوم شد عباس آقا اهل آذربایجان است، مشروطه خواهان «به بسیج یک ختم باشکوهی پرداختند و روز آدینه ۲۸ شهریور (۱۱ شعبان) در مسجد میدان مقصودیه ختم برگزارند. آنروز از همه کویها مردم دسته دسته می آمدند و باز می گشتند. مجاهدان صف بصف با موزیک و بیرق درآمد و شد می بودند... میرزا غفار زنوزی که از مجاهدان قفقازی شمرده میشد بیک گفتار شیوا و هناینده ای به ترکی و فارسی پرداخت و در پایان گفت: «بیا بید ای برادران در صفات مجاهد تاسی باین جوان مرحوم کرده خائین بیدین را از صفحه مقدسه وطن عزیز پاک کنیم» (همان، ص ۴۵۴). کسروی که این قطعات را در تاریخ مشروطه خود نقل می کند، همه جا با این جریان همدردی نشان می دهد. البته این فقط او نیست که چنین موضعی داشته بلکه تقریباً تمام روشنفکران بعدی نیز چنین مواضعی داشته اند.

مشروطه ی واقعی در مجلس

در حالیکه نزد به اصطلاح مشروطه خواهان رادیکال چنین بی قانونی تبلیغ و تهییج می شد، در نهاد نوپای مجلس شورای ملی برای نخستین بار در تاریخ این کشور سخت از حقوق شهروندی متهمان احتمالی دفاع به عمل می آمد و حتی برای آن که در جریان دستگیری و بازجویی متهمان احتمالی خلاف قانونی رخ ندهد، در نطق های مجلس خواستار ناظری از مجلس بر جریان دستگیری ها و بازجویی ها شدند. در بخشی از مذاکرات مجلس در همین رابطه در روز ۲۴ رجب (۱۳ شهریور) یعنی ۵ روز پس از کشته شدن اتابک چنین آمده است: «... دیگر اینکه اداره نظمیه پس از وقوع این واقعه بپاره از دسایس، بنای تعرض را بهر کس گذارده و بدین ترتیب هتک شرف مردمان محترم میشود. مستدعی است مقرر فرمایند که در باب تحقیقات این واقعه بدون نظارت هیئتی از مجلس مقدس اقدامی نشود.

آقا سید عبد الله مجتهد: صحیح نوشته اند. اگر مجلس و رئیس صلاح بدانند یک ماموری [از طرف مجلس] معین نمایند که مراقبت داشته باشد که هر کس را می خواهند بگیرند و استنطاق کنند پاره تعدیات نشود و اگر هم کسی را احضار نمایند استنکاف نورزد باید با احترام با او رفتار شود. لایحه از طرف انجمن طلاب عرض شده بود مشعر بر استدعا و درخواست از جلوگیری تعدیات اداره نظمیه در خصوص این تحقیق و استنطاق بود.

آقا سید عبد الله مجتهد: این آدمیکه از برای اینکار معین مینمائید هر چه زودتر اقدام کنید که اسباب گرفتاری محترمین نشود البته بهتر است.

رئیس [صنیع الدوله]: یک مسئله دیگر هم هست که آیا استنطاق در عدلیه باشد بدون اطلاع مجلس یا اینکه بنظارت مجلس باشد یا این که هیئتی از مجلس معین شود که رسیدگی نمایند.

آقا میرزا فضلعلی آقا به گزارشی که بعداً به نقل از او در پی خواهد آمد توجه شود: غرض بنده همین بود که بی جهت خانه کسی نریزد و اسباب اذیت مردم نشود.

آقا میرزا محمود اصفهانی: فعلاً صادق آقا پسر حاج محمد رحیم آقا طهباز را که گرفته اند این شخص از میان مردمان محترم است با اسم این که او باعباس آقا رفیق بوده نمی شود متعرض هر کسی بشوند خوب است مقرر شود که مردم را بی جهت متعرض نشوند.

آقا میرزا طاهر: در گرفت متهمین باید ورقه بفرستند و اخطار کنند از طرف عدلیه و بعد احترام بخواهند و تحقیق نمایند نظارت مجلس هم در این خصوص لازم نیست ولی در وقت استنطاق باید از طرف مجلس نظارت داشته باشند» (برگرفته از لوح فشرده مذاکرات مجلس، دوره ی اول، جلسه ۱۴۴).

در همین رابطه نمایندگان مجلس نطق های بیشتری در رابطه با رعایت قانون و قانون گرایی در مجلس به دفاع از متهمان احتمالی ابراز شد و نمایندگان مجلس تاکید داشتند که باید قانون حتماً در شرایط بحرانی نیز رعایت شود. اما کسانی که پشت این ترور و آدمکشی قرار داشتند و هیچ ارزشی برای قانون و نهاد قانونی قائل نبودند، رفته رفته با ایجاد رعب و وحشتی که بوجود آورده بودند به میدان داری بیشتر و دست به تعرض وسیعتری در عرصه ی عمومی زدند و برای حمایت از ترور، انجمن های تحت نفوذ خود را برای حمایت از ترور بسیج کردند. کسروی می نویسد: «یک کار تاریخی دیگری که در همانروزها در تهران رخ داد، گرفتن چهلیم عباس آقا بود. روز یکشنبه سیزدهم مهر (۲۷ شعبان) که سی و هفت روز از خودکشی آنجوان می گذشت، هنگام پسین بازارها را بستند و همه آزادیخواهان و دیگران رو بسوی آن جوان گزاردند. انجمن آذربایجان گور را با گل آراسته و چادرهای بزرگی برای پذیرایی از مردم آماده گردانیده بود. انجمنها و شاگردان دبستانها دسته دسته می آمدند و دسته های گل می آوردند» (همان، ص ۴۶۴).

بیچاره دانش آموزان دبستان ها که برای نخستین بار در تاریخ مدرن این کشور مورد سوء استفاده قرار می گرفتند. آن هم برای قتل زشتی که هیچ توجیهی برای آن وجود نداشت. در همین مراسم به قول کسروی، ارجشناسی بود که «شادروان حاجی ملک المتکلمین و سید جمال [واعظ] نطقها کردند. شاعران شعرهایی خواندند. بهاءالواعظین شعرهایی خواند» (همان، ص ۴۶۴). بهاءالواعظین همان کسی بود که در سخنرانی هایش محمد علی شاه را پسر «ام الخاقان» خطاب می کرد و در برخی روزنامه ها، ام الخاقان زن بدکاره نامیده می شد: «بهاءالواعظین نیز از سخنرانان شمرده میشد و چنان که گفته می شود در منبرها پرده در می میکرده و محمد علی میرزا را «پسر ام الخان» میخواند» (کسروی، ص ۵۹۶). یادآوری کنیم که در این دوره در سوءاستفاده از آزادی و به قول کسروی پرده در می از حد گذشته بود و سید محمد رضا شیرازی معروف به مساوات در روزنامه ی مساوات طولماری تهیه کرده و آن را به بازار برد تا اگر کسانی بر بدکاره بودن مادر محمد علی شاه (که دختر میرزا تقی خان امیر کبیر بود) گواهی دادند آن طولمار را امضاء کنند. این کار چنان زشت بود که حتی کسروی که در همه جا از افراطیون حمایت می کند آن را رفتاری بیشرمانه می نامد: «چون در یکی از شماره های روزنامه اش پرده در می بسیار کرده بود، محمد علی میرزا از عدلیه داد خواهی کرد [توجه کنید که حکومت مشروطه در این زمان چگونه تثبیت شده بود که شاه قبله ی عالم هم به قانون متوسل می شد] ولی سید محمد رضا گردن کشی کرده بدادگاه نرفت و بلکه یک شماره از روزنامه خود را (شماره ۲۲) ویژه ریشخند و بد نویسی بداد گاه گردانید. سپس بیک رفتار بیشرمانه تری برخاسته بدکاریهایی

بنام محمد علی میرزا و مادرش ام الخاقان بروی چلوار بزرگی نوشته ببازار فرستاد که مردم گواهی خود را در پای آن بنویسند و مهر کنند» (کسروی، همان، ص ۵۹۴).

اما در مراسم سر قبر عباس آقا جمعیت فقط به شاگردان مدارس محدود نمی شد بلکه به گفته ی کسروی «عده جمعیت به یکصد هزار نفر تخمین زده شد» (کسروی، ص ۴۶۴) که به طور عمده توسط انجمن ها بسیج و به مراسم آورده شده بودند. اگر این رقم جمعیت گرد آمده بر مزار عباس آقا درست باشد، این بدان معنی است که از جمعیت ۳۰۰ هزار نفری آن روز تهران حدود یک سوم در این مراسم شرکت کرده بودند. در واقع افراطیون موفق شده بودند با شیوه های نوین تبلیغاتی و پوپولیستی و با استفاده از آزادی های ارمغان مشروطه در جهت اهداف خشونت بهره برداری لازم را ببرند. لازم است یادآوری کنیم که به گفته ی کسروی در مراسم هفتم عباس آقا تنها دو هزار نفر حضور یافته بودند. به عبارت دیگر در فاصله ی یک ماه این جمعیت به یکصد هزار نفر رسیده بود. این امر نشان می دهد که در شرایط ویژه ی شور و هیجان برانگیخته شده در یک جامعه، یک گروه کوچک افراطی غیر مسئول با استفاده از تبلیغات پوپولیستی می تواند چگونه از احساسات مردم سوء استفاده کند و آنان را حتا برای حمایت از آدمکشی و ترور به میدان بکشد و قاعده ی بازی دموکراسی، مشروطه خواهی و قانون خواهی را به سخره بگیرد و البته در عین حال مدعی باشد که در راه پیشرفت و ترقی جامعه و حکومت قانون و مشروطه نیز مبارزه می کند.

این در حالی بود که هیچ مراسمی برای امین السلطان برگزار نشد. زیرا برگزار کنندگان از جانب همان تشکیلات ترور تهدید شده بودند: «کاغذهای تعرض آمیز به خانه وزیر مقتول انداختند دایر بر اینکه اگر تشیع جنازه عمومی نمایند، آنجا را با بمب منفجر خواهند کرد». و صنیع الدوله رئیس مجلس شورای ملی را که در مجلس پی گیر مجازات قانونی مجرمان بود با تهدید وادار به استعفاء کردند: «علناً در معر بها بد گفتند بلکه تهدید به قتل کردند» (به نقل از آدمیت، همان، ص ۱۷۶).

در هر حال در آغاز انگشت اتهام، نخست به سوی محمد علی شاه نشانه رفت. زیرا کسانی معتقد بودند که امین السلطان با قدرت گیری روز افزونش و روابط بهتری که با مجلس بر قرار کرده، سوء ظن شاه را برانگیخته بود. به ویژه چنان که گفته شد در آخرین نشست با شاه به قول یحیی دولت آبادی دولت به رهبری امین السلطان شاه را مجبور به دادن اختیارات بیشتر به دولت کرده بود.

حتا انگلیسی ها نیز مورد سوء ظن قرار داشتند. زیرا فرض بر این بود که از نظر انگلیسی ها امین السلطان از مهره های روسیه به حساب می آمد. به ویژه آن که او به هنگام آمدن به ایران از روسیه وارد ایران شده بود و در این رابطه حرف و حدیث نیز وجود داشت. از این منظر گفته می شد که کشته شدن او می توانست به نفوذ بیشتر انگلیس در ایران کمک نماید. اما بعداً به طور دقیق مشخص شد که این اقدام از جانب جناحی از تندرو های درون اجتماعيون عاميون به رهبری حیدر عمو اوغلی صورت گرفته است. او خود در خاطراتش به طور صریح و صادقانه به این قتل اعتراف کرده است: «حوزه مخفی اجتماعيون عاميون طهران که مرحوم ملک المتکلمین و آقا سید جمال واعظ [یعنی همان دونفری که کسروی می گوید روز چهارم بر سر قبر عباس آقا در تجلیل از او سخن رانی کردند] نیز در آن عضویت داشتند، اعدام اتابک را رای داده به «کمیته مجری» حکم اعدام را فرستادند. کمیته مجری هم حکم را به هیئت مدهشه که عبارت از دوازده نفر «تروریست» تقسیم به سه جوقه چهار نفری و در تحت ریاست من بود، فرستادند. کمیسیون مخصوص از برای تعیین اسلحه یعنی اینکه ترور با بمب بشود یا با اسلحه دیگر، منعقد گردید.

پس از مشورت زیاد تعیین اسلحه شد و به اکثریت آراء بمب و اسلحه دیگر را صلاح ندیده، بنا شد که با رولور این کار انجام پذیرد. در هیئت مدهشه قرعه کشیده شد و به نام عباس آقا بیرون آمد، دو نفر هم برای او محافظ قرار داده شد. چندین دفعه به قیطره عمارت اتابک در شمیران رفته که من هم با آنها بودم و ممکن نشد که کار انجام پذیرد. خبر داده شد که فردا ۲۲ رجب اتابک به پارلمان خواهد آمد. روز جمعه ۲۱، من و عباس آقا و میرزا علی اکبر و حسن آقا برادر عباس آقا به حمام رفتیم. فردا پارلمان رفته بلیطی برای عباس آقا گرفته شد که در جزء تماشاچیان به پارلمان رفت ولی ما در حیاط و در مجلس راه رفته صحبت می کردیم. دو ساعت و نیم از شب اتابک بیرون آمده با سید عبدالله مجتهد صحبت کنان به طرف در می آمدند. تقریباً شش قدم به در مانده سیدی برای تظلم، سید عبدالله را نگاه داشت ولی اتابک جلو آمد در حالی که چندین لاله در جلوش می آوردند. همین که دو قدم و نیم...» (حیدر عمواغلی ۱۳۹۲ صص ۳۲-۳۳).

در گزارش دیگری که یکی از طرفداران اجتماعيون عاميون به دست داده نشان می دهد که احتمالاً تقی زاده هم دست کم از موضوع با اطلاع بوده است. زیرا میرزا فضلعلی آقا تبریزی (نماینده ی مجلس) و از اعضاء فعال انجمن آذربایجان در تهران یعنی همان کسی که یکی از چهار نماینده ای بود که انجمن رشت برای ورود امین السلطان به کشور از انزلی به آنان تلگراف زده و کسب تکلیف خواسته بودند، در گزارشی می نویسد که «چهار شنبه هجدهم رجب [چند روز قبل از ترور] روز انجمن آذربایجان بود. «آنجا عنوان کردند که اتابک وصنیع الدوله رئیس [مجلس] هردو برای برهم زدن مجلس همخیال اند». دونفر نطق کردند و برای دفع آن دو وزیر و رئیس قسم خوردند و قسم داده بودند. قرار بود جمعیتی را به قدر دویست سیصدتن آماده کرده و به اعتراض عصر روز بعد (۱۹ رجب) به مجلس بیایند. اما از آن منصرف گشتند. این مطلب هم معروف بود که انجمن آذربایجان «موسس این کارهاست و تقی زاده هم با آنها همخیال و در کار است و حاجی میرزا ابراهیم در اغلب مجالس آنها هست» (به نقل از آدمیت، پیشین، ص ۱۷۰). طبق تحقیق فریدون آدمیت، مجله ی یادگار که این گزارش را در سال سوم انتشار خود (۱۳۲۶ خورشیدی) منتشر کرده به طرز عجیبی در این گزارش دست برده و جمله ی «و تقی زاده هم با آنها همخیال و در کار است» را حذف کرده است (همان، ص ۱۷۱). به نظر می رسد که اگر تقی زاده در این کار هم دست داشته (که احتمالاً نیز چنین بوده) و یا از آن مطلع بوده و یا به گونه ای همکاری کرده باشد، مواضع او پس از این واقعه با توجه به نطق هایش در مجلس نشان می دهد که او به تدریج از اقدامات تروریستی فاصله می گیرد.

بدین ترتیب چنان که به وضوح پیداست کسانی که بانیان ومبلغان قانون ومشروطیت وحتا اعضاء قوه ی مقننه یعنی نهادکانونی مشروطیت بودند و در نوشته ها وگفته ها گاه خود را تنها نمایندگان مشروطه، قانون، مدنیت، ترقی و پیشرفت به حساب می آوردند، دارای حوزه ی مخفی(علاوه بر حوزه ی علنی) برای ترور بوده و در این قتل و آدمکشی دست داشتند. یادآوری کنیم که تشکیل حوزه ی مخفی وعلنی ازآموزه ها و تاکتیکهای لنینی در تشکیلات حزبی بلشویک ها بود که به نظر می رسد حیدرخان عمو اغلی به هنگام زندگی وتحصیل در تفلیس، قفقاز و روسیه و به ویژه عضویت در حزب سوسیال دموکرات روسیه(جناح بلشویک در قفقاز) و سازمان همت و فرقه ی اجتماعيون عاميون مستقر در باکو و قفقاز آموخته و احتمالاً به پیروی وگرته برداری از مرکز غیبی تبریز، تشکیلات آن را در تهران بوجود آورده بود.

طنز قضیه در این بود که برخی از مهمترین نویسندگان تاریخ معاصر ایران به طور مستقیم و غیر مستقیم از این قتل و آدمکشی برای رسیدن به اهداف سیاسی دفاع کرده و یا به نحوی آن را توجیه کرده اند. یک نمونه ی تیبیک

در این زمینه احمد کسروی نویسنده ی تاریخ مشروطه ایران است که اگر چه در زمینه ی جمع آوری وثبت وقایع مشروطیت حق بزرگی به گردن تاریخ معاصر ایران دارد اما متأسفانه به طرز شگفت انگیزی به دفاع از این گونه خشونت های توجیه ناپذیر برخاسته و آن را در سراسر کتاب پر ارج تاریخ مشروطه ی ایران تایید کرده است. او نمایندگان دوره ی اول مجلس شورای ملی را که بنا به تعهد و پاس داری از قانون و قانونمداری برخاسته از فرهنگ سیاسی مشروطه خواهی (که به تدریج جای خود را در جامعه ی برآمده از قرون وسطا می گشود) و با در نظر داشتن رعایت قاعده ی بازی دموکراسی به سرزنش این ترور پرداخته و خواستار پی گیری آن توسط مجریان قانون شدند، با همان توجیه تروریست ها و با شگفتی بسیار مورد سرزنش قرار می دهد و در دفاع جانانه از این ترور و آدمکشی می نویسد که: «کشتن اتابک یک شاهکار بشمار است و چنانکه خواهیم دید این شاهکار، دلهای درباریان را پراز بیم و ترس گرداند [به معنی واقعی استفاده از ارباب و تروریسم برای رسیدت به قدرت]... عباس آقا جانبازی بسیار مردانه ای نمود... عباس آقا با خون سرخ خود آزادیخواهان را روسفید گرداند» (کسروی ۱۳۷۰ ص ۴۵۱). نویسنده که خود بعدها سرنوشتی عبرت آموز پیدا کرد، حتا زمانی که نمایندگان دوره ی اول مجلس شورای ملی یعنی مشروطه خواهان واقعی به عنوان پاس داران «حکومت قانون» که پایه و اساس و تحقق آرمان مشروطیت را در اجرای قانون می دیدند اصولاً مشروطه خواهی را در تحقق قانون یا همان «کنستی توسیون» می دانستند و بنا به وظیفه ی قانونی خود، به نکوهش این ترور پرداخته و اهداف مشروطه را از مجاری قانونی طلب می کردند، به بادحمله گرفته و از جمله نوشت: «لیکن شگفت است که دارالشوری، خود را بیگانه گرفته، نمی خواست باین جانبازی گرانبهای آنجوان، ارجی گزارد... از اتابکی که **آنهمه دروغها و نیرنگها** را دیده بودند، هواداری مینمودند... **کاری، باین نیکی رخ داده بود** و مجلس بآن ارج نمی نهاد» (همان ص ۴۵۳ تا کیداز ماست). آری حکم ترور و کشتن می توانست حتابه جرم به قول نویسنده «دروغها و نیرنگها» نیز روا باشد و مجلسی که برای قانون گذاری و دفاع از قانون و قاعده ی بازی دموکراسی و دفاع از مشروطیت بنیاد گذاشته شده بود، می باید به این بی قانونی و بربریت به عنوان «کاری به این نیکی» ارج می نهاد! این ترور و آدمکشی زشت که معلوم نیست به طور اتفاقی یا از پیش کارگردانی شده در روز ۳۱ اوت ۱۹۰۷ (۸ شهریور ۱۲۸۶ خورشیدی) یعنی یک روز پیش از آن که روس و انگلیس در شهر پترزبورگ در روسیه، خودسرانه و قیم مآبانه ایران را طی قرارداد ۱۹۰۷ بین خود تقسیم می کردند، اتفاق افتاد، نخستین اقدام خشونت آمیز سازمان یافته ای بود که از طرف اپوزیسیون افراطی (با منشاء و محرک قفقازی - روسی) در زمانی که حاکمیت نوپای مشروطه در ایران پدید آمده بود و هر مبارز مسئولی می باید برای پاس داری از مشروطه و جلو گیری از به چالش کشیدن قانون و نهادهای قانونی نوپا به جد و جهد بسیار بکوشد، به وقوع پیوست. در واقع این نخستین اقدام از برهم زدن قاعده ی بازی دموکراسی در عین وفاداری دروغین به آن و پایه گذاری سنتی نادرست بود که در آن می توان در دستی کتاب قانون یا به قول مشروطه خواهان «کنستی توسیون» را در دست گرفت و در همان حال با دستی دیگر برای رسیدن به هدف، بمب و اسلحه بکار گرفت. گویی که پای بندی به قانون که میرزا یوسف خان تبریزی از نخستین منورالفرکان ایرانی در چهل سال پیش از وقوع مشروطیت (در سال ۱۲۸۷ ه ق) آن را در کتاب «یک کلمه» مشکل اصلی جامعه ی ایران می دانست، تنها از جانب قدرت بود که می باید رعایت می شد. ظنن قضیه در این است که برخی از عناصر افراطی در مطبوعات زمانه ضمن آن که از مشروطه و قانون دم می زدند به طور علنی از این ترور و آدم کشی حتا در سرمقاله های روزنامه ها نیز دفاع می کردند و بعدها نیز تا پیش از نوشتن کتاب «ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران» توسط مرحوم فریدون آدمیت، اغلب تاریخ نویسان معاصر، مسببان این جنایت و آدم کشی و خشونت سازمان یافته برای رسیدن به اهداف سیاسی را با آب و تاب (چنان که یک نمونه ی آن را در بالا دیدیم) به طور مستقیم یا غیر مستقیم به عنوان فدائیان مبارز و قهرمان به خورد خوانندگان تشنه ی حقیقت

و آزادی و دموکراسی دادند و مشوق چنین رفتارهایی برای زمانی دیگر شدند و این در حالی بود که در همان زمان اکثریت قاطع مشروطه خواهان در مجلس شورای ملی، این شیوه ی قانون شکنی و قانون گریزی را بنا به اصل دفاع از قانون در جنبش مشروطیت به شدت محکوم می کردند و خواهان پی گیری قانونی آن بدون توجه به سابقه ی مقتول بودند. چرا که به خوبی می دانستند وقتی رفتار اپوزیسیون با خشونت رقم می خورد، قدرت و حاکمیت سازمان یافته بیش از هر نیرویی در جامعه قادر است به خشونت متقابل دست بزند و به طور کلی هر قدرت استبدادی از چنین خشونتیی از جانب اپوزیسیون برای توجیه سرکوب خود نه فقط بیمی به دل راه نمی دهد که از آن استقبال نیز می کند.

در توجیه این گونه اقدامات خشونت ورزانه، اغلب تصور می شد که این ترورهای به اصطلاح سرخ و انقلابی توانسته در مقاطعی معین موجب پیشرفت جنبش ها شود. ژانت آفاری که خود را حامی جناح به قول خود رادیکال این جنبش نشان می دهد تلویحاً با نقل قولی که از اسمارت کارمند سفارت انگلیس در ارتباط با کشته شدن امین السلطان نقل می کند می خواهد به همین نکته توجه دهد: «معلوم شد که کسی شوخی ندارد، عزمها جزم است و ایرانیان آماده اند هر صدر اعظم و وزیری را که به نظرشان علیه آزادیهای نوپا توطئه کند از میان بردارند. من از تایید ترور سیاسی متنفرم اما نمی توان منکر شد که این ترور منشاء خیر و برکت برای نهضت بوده است. از آن پس کسی جرئت نکرده با مجلس مخالفت کند» (ژانت آفاری، ص ۱۵۳). آفاری خود نیز ادامه می دهد که «قتل امین السلطان، مشروطه خواهان لیبرال و رادیکال را چه در درون مجلس و چه در بیرون برای مدتی تقویت کرد... برای مدتی تقی زاده و همتایانش نفوذ بیشتری در مجلس کسب کردند و در بیرون مجلس هم نفوذ مجاهدین بیشتر شد» (همان، صص ۱۵۳-۱۵۴). او در این زمینه تنها نیست. کسروی می نویسد که «کشته شدن اتابک نتیجه های بسیاری را در پی داشت» (ص ۴۵۵). او سپس نتایج مثبت این ترور را یک به یک بر می شمارد و سرانجام امضاء متمم قانون اساسی مشروطیت توسط محمدعلی شاه در ۱۵ مهر ۱۲۸۶ یعنی ۴۵ روز پس از این ترور را از نتایج همین اقدام به حساب می آورد. واقعیت این است که این استدلال در خصوص به تصویب رسیدن لایحه ی ملی شدن صنعت نفت در مجلس دوران جنبش ملی شدن صنعت نفت نیز درست به همین صورت اغلب عنوان شده است. ضمن تایید تلویحی این گونه به اصطلاح ترور های سرخ و انقلابی، اغلب گفته می شود که ترور رزم آرا در به تصویب رسیدن لایحه ی ملی شدن نفت بسیار موثر بوده است. معلوم نیست چگونه می توان خشونت کودتای محمد علی شاه - لیاخوف و خشونت کودتای ۲۸ مرداد را به حق محکوم کرد لیکن کشتن انسان ها را بدون تشکیل دادگاه و هیئت منصفه دست کم به صورت لفظی محکوم نکرد. در همین ارتباط پرسش ها، البته بسیار است. از جمله می شود پرسید: چگونه می توان مدرن بود و در همان حال کشتن یک انسان دیگر را بدون تشکیل دادگاه صالحه و هیئت منصفه، آن هم به خاطر به قول کسروی «دروغها و نیرنگها»، مجاز و مشروع دانست؟ چگونه می توان به عنوان اپوزیسیون کشتن مخالف را بدون توسل به قانون (که اساس مشروطیت تلقی می شد) و بدون امکان حق دفاع، مجاز دانست لیکن در همان حال به درستی پوزیسیون را برای چنین اقدام غیر متمدنانه ای محکوم کرد؟ و مهمتر از همه، چگونه می توان از خشونت به عنوان یک ابزار برای به قدرت رسیدن استفاده کرد لیکن پس از به قدرت رسیدن آن را کنار گذاشت و از آن به عنوان یک شیوه ی سرکوب مخالفان بهره نگرفت؟ آیا چنین امری ممکن است؟. تجربه ی بشری استثناء به این پرسش پاسخ منفی داده است.

ترور محمد علی شاه در بدترین وضعیت کشور

پائیز سال ۱۲۸۶ خورشیدی یعنی یک ماه پس از ترور امین السلطان وضع کشور از هر زمانی آشفته تر بود: «توافقنامه [۱۹۰۷] روس و انگلیس که تا یک ماه پس از تصویب آن به طور رسمی به مجلس ارائه نگشته بود» همان پیمانی که در یک روز قبل از ترور امین السلطان در پیترزبورگ به تصویب دو کشور رسیده بود، قلب ایرانیان را مملو از ترس و بیم ساخت، ترک‌های عثمانی همچنان به پیشروی در آذربایجان ادامه داده و نواری از دامنه مرز کوهستانی واقع در بخش [داخل مرزهای] ایران را که از سلماس تا مرگور امتداد داشت و «برادوست» و «ترگور» را در بر میگرفت به اشغال خود درآوردند و مستمراً به سوی جنوب پیش رفتند، ترکمانان [در شمال شرقی ایران] بعینه گذشته یعنی قبل از آنکه روسها قدرتشان را درهم شکسته و قلمرو ایشان را ضمیمه روسیه سازند، به جاده تهران - مشهد حمله می کردند. در ایالات فارس، کرمان و سایر نقاط نا آرامیهای کم و بیش جدی حاکم بود. در ۴ نوامبر [۱۴ آبان]، محنتم السلطنه تهران را به عزم ارومیه [برای گفتگو با ترکهای عثمانی]، ترک گفت اما تا ۲۲ دسامبر [۲۲ دی] ماه [به آنجا نرسید و نتوانست تا قبل از ۲۹ دسامبر [۲۸ دی]] با طاهر پاشا، فرمانده [نظامی] ترک [های عثمانی]، وارد مذاکره شود» (ادوارد براون، همان، ص ۱۵۶). در این زمان روزنامه ها نیز بیش از هر موقعی علیه شاه مطلب می نوشتند. کاملاً معلوم بود که اوضاع داشت از دست همه خارج می شد. حلقه ی کهنه کار و افراطی اطرافیان شاه جوان نیز دائماً او را تحریک به اقدامی نسنجیده و خشونت آمیز علیه مشروطه خواهان به ویژه بخش تندروی آن می کردند. سرانجام این بلاهت در ۲۳ آذر با کمک و تحریک حلقه ی اطرافیان یعنی کامران میرزا، امیر بهادر جنگ، شاپشال، لیاخوف و ناصر الملک اتفاق افتاد و شاه مستبد دست به یک کودتا زد. اما کودتا شکست خورد و نافرجام ماند. این کودتا خشم هواداران مشروطه را برانگیخت و بازهم به میداناری بیشتر افراطیون در صحنه ی سیاسی ایران افزود.

اما در زمستان ۱۲۸۶ شاه عقب نشسته و به مذاکره با مجلس تن داد و این نزدیکی می توانست علائمی برای اقدام دیگری از جانب افراطیون باشد. زیرا نزدیکی این دو همیشه سوء ظن افراطیون را بر می انگیخت. پیش از آن نیز به هنگام نزدیکی مجلس و امین السلطان، ترور او در دستور کار قرار گرفته بود. گویی میزان این نزدیکی به نوعی سنجه ای بود برای پیشرفت مناسب و یا نامناسب انقلاب مشروطه! در همین رابطه کسروی می نویسد که در این زمان «محمد علی میرزا همچنان با مجلس رفتار نیکو می نمود و میتوان پنداشت که این هنگام از نبرد با مجلس نوید گردیده و خواه و ناخواه گردن بنگهداری آن گزارده بود. زیرا چنانکه گفتیم هر پیشامدی را دستاویز گرفته گام دیگری بسوی دوستی با مجلس بر میداشت. از جمله در آغازهای [ماه] اسفند چون مجلس توانست «قانون انطباعات» [یا همان قانون مطبوعات که در ۶ فصل و ماده ی ۵۲ آن بر لزوم آزادی کامل مطبوعات تأکید داشت] را بیابان رساند، شاه آنرا فرصت شمرده، «دستخطی» بنام خشنودی و خرسندی از کارهای مجلس فرستاد که در نشست هفتم اسفند [۱۲۸۶ خورشیدی برابر ۲۴ محرم ۱۳۲۶] در مجلس خوانده گردید. لیکن فردای آن روز که آدینه هشتم اسفند (۲۵ محرم) میبود، داستانی رخداد که بیکبار آب را گل آلود گردانید. آن روز محمد علی میرزا برای گردش، آهنگ دوشان تپه را داشت و چون با شکوه و دبدبه از دربار بیرون آمد یک کالسکه دودی (اتومبیل) از جلو و کالسکه شش اسبی پادشاهی در پشت سر... ناگهان نارنجکی بزمین خورد و با یک آوای سختی ترکید. دوتن کشته شده و چند تن زخمی یافتند و شیشه های اتومبیل خورد گردید. هنوز آوای آن پریده نشده، نارنجک دیگری چند گام دورتر ترکید که باز چند تن کشته شده، چند تن زخم یافتند. شاه در کالسکه پایین آمده، پیرامونیان، گردش را گرفتند و بیمناک و شتابزده خود را بخانه کالسکه چی باشی که در همان نزدیکی میبود، رسانیدند» (کسروی، ص ۵۴۳).

این واقعه که دقیقاً ۱۸۰ روز (شش ماه) پس از کشته شدن امین السلطان روی داد به قول تقی زاده که در پنجاه سال بعد ابراز داشته: «همه رشته ها را پنبه کرد». زیرا «قبل از این واقعه اخیر، مساعی مستمر و متوالی زیادی بعمل آمد که روز بروز میان مجلس و ملت و دربار و شخص شاه نزدیکی بیشتری حاصل شود و اقدامات موثر بسیاری در این امر شد... بعد از حادثه بمب، شاه خیلی ملول و آزرده شد و امید او از سازش با مجلس منقطع گردید و در واقع کم کم مهبیای بر طرف کردن مجلس و تغییر وضع شد و شاید هم واقعاً تصور می کرد که مشروطه خواهان قصد جان او را دارند!» [تقی زاده، ۱۳۳۷ صص ۵۵-۵۶]. آن چه تقی زاده فراموش می کند این است که هم در قتل امین السلطان و هم در بمب اندازی به شاه، اپوزیسیون تصور می کرد بین عناصر مرتجع اگر به قول میرزا فضلعلی، «هم خیالی» صورت گیرد ممکن است مشروطه به اهداف خود نرسد و در نتیجه باید این بازی رابه هر نحوی به هم زد.

باز هم انگشت اتهام به جاهای مختلف نشانه گرفته شد. حتی روزنامه حبل المتین در یکی از شماره های خود نوشت که: «شاه شخصاً در این بمب اندازی دخالت داشتند تا از این رهگذر مجلس ملی را بی اعتبار کند» (براون، ص ۱۹۰). اما امروز دقیقاً ما می دانیم که این ترور نیز کار همان تشکیلاتی بود که امین السلطان را از پای درآورد: «بعد معلوم شد که حیدرخان در این واقعه دست داشته است و انقلابیون باکو [در این کار] به او کمک کرده بودند» (ژانت آفاری، ص ۴۷۱). به گفته آفاری، در این زمان مرکز شعبه های اجتماعیون و عامیون ایران در باکو قرار داشت (همان، ص ۱۲۲). اما آفاری که در ته دلش از نافرجام ماندن این ترور خشنود نیست از قول مارلینگ می نویسد که «عموم مردم کشور از نافرجام ماندن سوء قصد متاسف بودند» (همان، ص ۱۸۴). در حالیکه به گفته ی کسروی که مدافع بی چون و چرای ترورهای به اصطلاح انقلابی از این دست بود (چنان که در مورد امین السلطان دیدیم)، «آزادیخواهان بشیوه همیشه خود ناخرسندی از آن نمودند و مردم بنام آنکه از شاه یکچنان گزند در گذشته، به شادی پرداخته ، چراغانی کردند... به تبریز سه تلگراف رسید. یکی از بهبهانی، دیگری از احتشام السلطنه، دیگری از نمایندگان آذربایجان. این بود [که] انجمن [تبریز] دستور چراغانی داد و خود تلگرافی بنام افسوس و شادی بشاه فرستاد» (کسروی، ص ۵۴۲). یحیی دولت آبادی که با اعضای افراطی انجمن های تهران روابط نزدیکی داشت بدون آن که نامی را افشاء کند به صورت آشکار می گوید که افراطیون فعال در انجمن در پشت این ترور بوده اند: «ساعتی پیش از این واقعه [بمب اندازی] نگارنده در منزل خود با یکی از ناطقین تندرو ملت [!] نشست، شخص مزبور میگوید احتمال می رود صدائی بلند شود و پس از وقوع واقعه معلوم میشود او هم از توطئه مسبوق بوده است» (یحیی دولت آبادی، ج ۲، ص ۲۰۰).

دستگیری متهمان و قانون مداری مدعیان مشروطه خواه

سرانجام عده ای از مظنونین از جمله حیدر عمو اوغلی دستگیر شدند. دو تن از دستگیر شدگان اصلی یعنی حیدر خان و اسماعیل عبدالله زاده قفقازی به دلیل آن که تبعه ی روسیه محسوب می شدند با اطلاع سفارت این کشور دستگیر شده و محاکمه ی آنها نیز برخلاف دیگر متهمین داخلی که در عدلیه انجام شد (به احتمال زیاد با استناد به قرارداد ۱۹۰۷ و حق کاپیتولاسیون) در وزارت امور خارجه انجام گرفت. این دستگیری موجب اعتراض وسیع بخش مهم و فعال انجمن های تهران قرار گرفت که تحت تاثیر مستقیم و بلکه اکنون دیگر تحت رهبری تشکیلات ترور بود که به گفته ی ژانت آفاری مرکز آن در باکو قرار داشت. آنان که به طور مرتب در بهارستان در مقابل مجلس تجمع کرده و خواهان آزادی دستگیر شدگان بودند، به درستی با استناد به قوانین مصوب مجلس مشروطه به نحوه ی دستگیری غیر قانونی متهمین اعتراض داشتند. آن ها، نامه ی اعتراض آمیزی به مجلس فرستادند و نوشتند که «دستگیری آن کسان [که] بدون آگاهی و تصویب وزیر مسئول [بوده]، نقض قانون است». در اجتماع بهارستان نیز

به درستی با استناد به قانون، «سخنوران بهارستان(حاجی ملک [المتکلمین] و بهاء الواعظین) هم دربار را به سبب رفتار بی قاعده اش به باد حمله گرفتند (آدمیت، ص ۲۷۷). سخن معترضان به لحاظ قوانین مشروطه کاملاً قانونی و درست بود. زیرا اصل ماجرا این بود که شش نفر از افراد دستگیر شده نه به موجب حکم عدلیه و با امضای رئیس آن که با دستور و دستخط مستقیم شاه توسط حاکم تهران حاجب الدوله بازداشت شده بودند. ظاهراً شاه فراموش کرده بود که شاه حکومت مشروطه است و تصور می کرد هنوز قبله ی عالم دوران استبداد است. در همین دستگیری غیر قانونی مشخص شد که افراد دستگیر شده به جای این که به عدلیه برده شوند، مستقیم به دربار برده شده و در آنجا بازجویی شده بودند و این نیز به طور آشکار خلاف قانون بود. خوب است برای آن که قانون گرایی حاکم بر رفتار مجلس نوپای دوره ی اول مشروطه را به دست داده باشیم و بخشی از سنخنان مفصل نمایندگان در باره ی همین بی قانونی شاه را ارائه کرده باشیم، با هم اندکی تامل کرده و نظرات گوناگون مجلسیان را ملاحظه کنیم. بررسی این نظرات به خوبی نشان می دهد که بیش از ۱۰۰ سال پیش یعنی در دومین سال مشروطه ، ذهن و زبان مشروطه خواهان واقعی نه رفتار تقلیل گرایی(آن گونه که ماشاء الله آجودانی پیش فرض می کند) بلکه مطابق اصل و اساس واقعی مشروطه خواهی بوده است.

با وجود آن که بعدها در تاریخ ایران معلوم شد که بازداشت شدگان همان مجرمان اصلی ترور بودند که دست کم پنج نفر را کشته بودند لیکن در اعتراض به شیوه ی نادرست بازداشت، مجلس دوره ی اول حق را به اعتراض کنندگانی می داد که در بیرون از مجلس هر روز اجتماع می کردند و خواهان آزادی دستگیر شدگان بودند. این اعتراضات چنان وسیع بود که از جمله یکی از نمایندگان مجلس ضمن یادآوری اقدامات خلاف قانون اساسی حاکم و شاه در جریان دستگیری، با پذیرش اعتراض گفت که این اعتراضات در وضعیت کشور هیجان و انقلاب فوق العاده ی عمومی بپا کرده است: «از بابت دستگیری بعضی از اشخاص متهمین چون در گرفتاری آنها خلاف قانون شده بود یک هیجان و انقلاب فوق العاده عمومی که در تمام ملت ظاهر شد و نزدیک بود تمام ادارات تعطیل نمایند. برای اینکه برخلاف قانون اساسی رفتار شده بود در گرفتاری متهمین» (لوح مشروح، متن مذاکرات مجلس دوره ی اول، جلسه ۲۶۴ مورخ ۲۸ ربیع الاول ۱۳۲۶).

تشکیلات ترور که بسیار سازمان یافته بود ، همان طور که توانسته بود حدود یکصد هزار نفر را به سر قبر عباس آقا صراف تبریز یعنی قاتل امین السلطان بکشاند، در اینجا نیز با اجتماعات مکررش در جلوی مجلس، پای مجلس را به ماجرای محاکمه کشید و مجلس نیز با طیب خاطر پاسخ داد و در آن هیچ اما و اگر از جانب نمایندگان دیده نشد. چرا که نمایندگان مشروطه خواه مجلس این امر را برای اجرای قوانین مشروطه صحیح می دانستند. از این رو برای نظارت مجلس ، حسین قلی خان نواب برای محاکمه حیدر عمو اوغلی و هم دستش در وزارت امور خارجه از طرف مجلس تعیین و نیز مقرر شد که برای متهمین ایرانی نیز محاکمه علنی و با حضور نمایندگان انجمن ها صورت گیرد. از همین رو در جلسه ی ۲۵۶ مجلس به اعتراض انجمن ها که هر روز در مقابل مجلس اجتماع می کردند، توجه ی ویژه شده و بحث در مجلس چند روزی پس از واقعه ی دستگیری به این موضوع اختصاص یافت. از جمله گفتارهای نمایندگان چنین بود:

آقا سید عبدالله مجتهد: این اظهارات ملت خیلی مهم است و در این باب باید مذاکره بشود که تکلیف آنها معلوم باشد.

نایب رئیس: مقصود از اظهارات این اجتماع را نمیدانم چیست و کدام است. اینها چند فقره اظهار داشتند یکی اینکه اشخاصی را که گرفتار کرده اند برخلاف قانون اقدام نموده اند و یکی هم چرا آنها را بعدلیه نبرده و بگلستان [منظور به دربارشاه] برده اند. یکی هم اینکه استنطاق آنها علنی باشد و در ضمن اظهار اولی خودشان هم بیان کردند اشخاصی که مرتکب خلاف قانون شده اند باید استنطاق نموده مجازات بدهند و فعلاً از اظهارات ملت دو فقره بعمل آمده یکی آنکه این اشخاص را از گلستان بعدلیه آورده اند و یکی هم درخصوص استنطاق است که دیروز و امروز این استنطاق علنی شده است و از وکلا هم حضور داشتند» (جلسه ۲۵۶ نهم ربیع الاول ۱۳۲۶).

نائب رئیس مجلس که ترس در گفتار مبهم و دو پهلویش در فضای ترور ایجاد شده کاملاً مشهود است، با زبان بی زبانی می خواست بگوید که باوجود پذیرش و اجابت خواست های معترضین، مشخص نیست که منظور معترضین در اجتماع هر روزه ی خود در بهارستان را درک نمی کند؟ آیا آزادی بی قید و شرط متهمین مورد درخواست است؟ با این حال او در همین جلسه ی مجلس تاکید کرد که اعتراض انجمن ها قانونی است: « اجمالاً چه در وزارت خارجه استنطاق کرده اند همان است که آقای نواب و سایرین گفتند **ولی انجمنها حرفشان قانونی است که میگویند چرا این اشخاص را از مجرای قانونی گرفتار نکرده اند و آنها هم میخواهند قانوناً جواب بدهند**» (مذاکرات، همان جلسه).

در همین جلسه نماینده رشت یعنی وکیل التجار ضمن محکوم کردن «ترتیب» دستگیری متهمین به دخالت شاه و عدم اطلاع وزیر عدلیه و وزیر داخله در این ماجرا اعتراض کرده و خواهان جلب آنان به عدلیه شد:

وکیل التجار: « در گرفتن حضرات گفتگویی نبوده البته رئیس نظمی هر کس را میخواهد میگیرد استنطاق مینمایند ولی گفتگو در ترتیب گرفتن آنها بود که باید از مجرای قانونی باشد نه اینکه یک دستخط بی امضا [منظور دستخط شاه] را سند قرار داده و آنرا اجرا کنند. زیرا که بموجب قانون شخص اعلیحضرت مقدس بوده و وزراء مسئول هستند و حالا طرف مسئولیت که یکی وزیر داخله و دیگری وزیر عدلیه است آنها هم میگویند اطلاع نداریم. حرف اینست، این حاکمی [حاجب الدوله حاکم تهران] که دستخط را اجرا کرده و مخالفت قانون اساسی نموده، اگر قانون نمیداند، باید آن شخص را خواست و استنطاق نموده مجازات بشود زیرا که خود وزرا هم مقصرد بر اینکه خلاف قانون شده و مقصود این است که چرا در این چند روزه در جلب آنها بعدلیه مسامحه میشود.» (لوح مشروح، مذاکرات جلسه ۲۵۶).

یکی دیگر از نمایندگان ضمن اعتراض به نحوه ی دستگیری متهمان و تشبیه آن به دوره ی استبداد زمان عین الدوله، به تداخل وظایف شاه و ملت اشاره کرد و خواستار آن شد که حق شاه و ملت مطابق قانون از هم تفکیک و معلوم شود تا اگر کسانی از دو طرف مرتکب خلاف قانون شدند، مجازات گردند:

آقا شیخ حسین: این قانون اساسی همان قانون اساسی است که بامر حرم مظفرالدین شاه در فصل بفصلش گفتگو کرده و با چه زحمتهای گرفتیم و همین طور با مساعدت حضرات حجج اسلام باشخص مقدس اعلیحضرت محمد علیشاه چه گفتگوها شد تا این قانون اساسی [متمم قانون اساسی در این زمان به تصویب محمد علی شاه رسیده بود] بدست آمد. برای این که حق سلطنت و ملت از هم مجزی و معلوم باشد و بنده در حضور حجج اسلام قسم خوردم که بسطنت و ملت خیانت نکنم و نگذارم یک ذره از حق ملت طرف سلطنت برود. پس عرض میکنم حالا که زمان عین الدوله نیست فرضاً که این اشخاص مقصر هم باشند عیال و اطفال آنها که مقصر نیستند در این صورت

اشخاصی که شب بخلاف قانون در خانه آنها ریخته و اهل و عیال آنها را مضطرب کرده اند [باید] در عدلیه جلب و استنطاق شده و مجازات شوند» (جلسه ی ۲۵۶).

چنان که پیداست صدای مشروطه خواهی و قانون خواهی بهتر از این نمی توانست در کانون مشروطه یعنی مجلس بلند شده باشد. کار اعتراض در بیرون مجلس و داخل مجلس به این بی قانونی چنان بالا گرفت که نایب رئیس مجلس در باره ی اجرا نشدن قانون در این واقعه به اعتراض یکی از نمایندگان اشاره کرد و گفت که مفهوم دقیق «کنستی توسیون» هنوز درک نشده است:

نایب رئیس مجلس: «در این موقع لازمست مسئله بجناب عالی عرض نمایم که عموم و کلا میدانند که مشروطه هستند و مملکت مشروطه شده و همچنین افراد ملت اینمسئله را میدانند. اگر نمیدانستند امروز این طور این جا اجتماع بجهت خلاف قانونی که شده نمیکردند و گمانم این است که کسی هم نتواند باساس مشروطیت صدمه بزند منتها این است که اکثر اینها هنوز درست معنی مشروطیت و کنستی توسیون را میدانند. باین ملاحظه شاید بعضی اوقات اشتباه کرده و خلاف قانون رفتار کنند.» (جلسه ی ۲۵۶).

و سرانجام سید حسن تقی زاده در همین جلسه ضمن اشاره به سخنان یکی از نمایندگان که در بالا ارائه شد و در آن به اقدامات خلاف قانون شاه اشاره کرده بود، گفت که :

تقی زاده: «بنده آنچه را که جناب آقا شیخ حسین فرمودند تکرار نمیکنم و فقط قول ایشان را تحسین مینمایم در این که استنطاق مأمورین نظیمه اولیای دولت قدری مسامحه داشتند. تا اینکه استنطاق آن دو نفر [منظور حیدر و اسماعیل قفقازی] تمام شود و حال که استنطاق آنها معلوم شد قرار شد که مأمورین را هم از فردا استنطاق نمایند ولی وقتی که صورت استنطاق این دو نفر را خواندند مثل این که بنده در خواب بوده ام و بیدار شده می بینم که در زمان عین الدوله هستیم و این ترتیب منافی با نمایندگی ملت است که ما این جا بنشینیم و این طور مخالف قانون اساسی رفتار کنند و اشخاص بی تقصیر را در آن وقت شب زنجیر کرده بپرند و در آن سرما نگاه دارند و این اشخاص گمان میکنند که اگر چند دوره هم از مشروطیت بگذرد باز میتوانند مثل افراسیاب و طهمورث رفتار کنند ولی وزرا قول دادند و متعهد شدند که از فردا آنها [منظور مأمورین متخلف دستگیرشده ی نظیمه] را استنطاق کنند و مجازات دهند» (مذاکرات مجلس، جلسه ۲۵۶ تاریخ ۹ ربیع الاول ۱۳۲۶).

در حالیکه بازجویی ها طبق قانون و با نظارت مجلس در حال انجام بود، در جلسه ی ۲۶۴ مجلس «آقا سید حسین» یکی از نمایندگان از طرف انجمن های تهران عنوان کرد که: «این ملت چند روز است که از بابت اشخاص متهمین که استنطاق شده اند و بی تقصیری آنها ثابت شده در هیجان هستند. شرحی به مجلس عرض کرده و جواب میخواهند. خوب است همین امروز در صورتی که بی تقصیری آنها ثابت شده فوراً آنها را مستخلص [نمایند]. انجمنها خودشان قرار داده اند که از هر انجمن ده نفر نماینده معین کنند که بروند در منزل آقایان [احتمالاً طباطبایی و بهبهانی] متحصن شوند. برای اینکه از روز شنبه حضرت حجج اسلام را بمجلس بیاورند که مشغول بملاحظه کردن قانون عدلیه شوند.» (لوح مشروح، جلسه ب ۲۶۴).

ما فقط اندکی از مذاکرات مفصل نمایندگان مجلس را در اینجا ذکر کردیم تا نشان دهیم که در مجلس تا چه اندازه برپایه ی قانون مشروطیت و ارمغان آزادی به حقوق قانونی و شهروندی متهمان توجه می شد. به عبارت دیگر

در جامعه ی سنتی که تا دیروز شاه در آن قبله ی عالم بود ، نمایندگان مجلس تا حد امکان از حقوق متهمین که در واقع همان سوء قصد کنندگان واقعی بودند، بدون هیچ واهمه ای دفاع کرده و اصل اجرای قانون را حتا برای اقدام صدور دستخط خلاف قانون شاه طلب می کردند. با این حال پیدا بود که گروه های افراطی که به قانون متوسل می شدند در عمل هیچ اعتقادی به قانون نداشتند. چنان که در بالا دیدیم، حیدرخان به صراحت جزئیات ترور اتابک را در خاطراتش تشریح کرده است. اما از زبان خود او در باره ی ترور محمد علی شاه چیزی نمی دانیم ولی می دانیم که ملک المتکلمین و سید جمال واعظ بنا به گفته ی حیدر خان جزو تشکیلات ترور و از آمرین اصلی آن بودند ولی در بیرون از مجلس، انجمن ها را تحریک به اعتراض و فشار به مجلس برای رهایی متهمین می کردند. چنان که حیدر در خاطراتش گفته است، تشکیلات افراطیون از دو بخش یا حوزه ی مخفی و علنی برخوردار بود^۲. حوزه ی مخفی ترور به وظیفه ی خود عمل کرده بود و اکنون حوزه ی علنی بود که باید وظایف خود را انجام می داد. سرانجام با فشار انجمن ها، حیدرخان و دیگر دستگیر شدگان آزاد شدند. در این آزادی محمد علی شاه را نیز به گونه ای در سالروز تولدش (۱۴ ربیع الثانی) تحت فشار قرار دادند تا به آزادی متهمین رضایت دهد: «ممتاز الدوله [رئیس مجلس] در تلفونخانه مجلس پای میز تلفن نشسته با حضور نمایندگان برخی انجمن ها که گرد آمده بودند با حسن خان امین الملک (پسر وزیر دربار) صحبت می کند. از این طرف اصرار به مرخصی حیدرخان می شود و از آن طرف انکار. سرانجام، ممتاز الدوله [خطاب به امین الملک] گفت: اگر حیدرخان را آزاد کنند، دوشب در شهر [به وسیله ی انجمن ها] چراغان می شود و «در چشم بیگانگان خیلی این طول دادن چراغان و جشن ملی تاثیرات سیاسی خوب خواهد داشت. چرا فرصت را از دست می دهید» (یحیی دولت آبادی، نقل شده از فریدون آدمیت، همان، ص ۲۸۱). معلوم است که معامله ای در میان بود. بدین ترتیب رضایت محمد علی شاه کسب شد و متهمان آزاد شدند ولی « آنچه در سال های دیرتر دانسته شده آنست که نقشه این کار را حیدر عمو اوغلی کشیده و بمب را نیز او ساخته بوده و بمب اندازان همان چهارتن نامبردگان بالایی (که یکی از آنان مشهدی محمد عمو اوغلی میبود) بوده اند و همانا اینان را بتهران، کمیته باکو فرستاده بوده است» (کسروی، ص ۵۴۳). اسماعیل راین نیز جزئیات دقیق عملیات بمب اندازی علیه محمد علی شاه و مخفی کاری های بعد از عملیات توسط حیدرخان را به نقل از یادداشت های شیخ محسن نجم آبادی که خود در این عملیات هم دست حیدرخان بوده به تفصیل ارائه کرده است (اسماعیل راین ۱۳۵۲ صص ۸۸-۹۵).

در هر حال با این که کسروی در جایی می گوید که به هنگام نزدیکی و مصالحه ای که بین شاه و مجلس بوجود آمده بود «داستانی رخداد که بیکبار آب را گل آلود گردانید»، باز هم در تناقضی آشکار از اقدام تروریستی بمب اندازی ستایش می کند و می نویسد که «این نمونه دیگری از این کارهای حیدر عمو اوغلی است و میرساند که او یک شورشخواه راست و شایانی می بوده و به کارهای بزرگ می کوشیده . پس از کشتن اتابک این دومین شاهکار او می بود که اگر پیش رفتی هر آینه نتیجه های بزرگی در پی داشتی. این بمب اگر محمد علی میرزا را از میان برده بودی جنبش مشروطه خواهی ایران رنگ دیگر بخود میگرفت» (همان، ص ۵۴۳).

جمع بندی و نتیجه گیری

^۲ . یادآوری کنیم که این شکلی از شیوه ی سازماندهی تشکیلات لنینی بود که این زمان حزب سوسیال دموکراسی کارگری روسیه (جناب بلشویک) که در قفقاز فعال بود، رواج یافته و حیدرخان می گوید که با این حزب در این زمان ارتباط داشته است (نگاه کنید به خاطرات حیدرخان عمو اوغلی، به کوشش ناصرالدین حسن زاده).

به نظر می‌رسد در ارتباط با فرضی که در آغاز این بررسی عنوان شد تا حدودی خوانندگان فرهیخته‌ی این نوشته به درک مورد نظر نگارنده رهنمون شده باشند لیکن با این حال لازم است جمع بندی کوتاهی از مباحث بالا ارائه شود. اما قبل از آن لازم است چند نکته را روشن کنیم:

نخست آن که باید در داوری بین آرمان و ابزارهایی که برای رسیدن به آن انتخاب می‌شوند، تمایز و تفکیک قائل شد. به عبارت دیگر ممکن است ما اهداف و آرمانی مشروع، انسانی و مترقی داشته باشیم لیکن برای رسیدن به آن از ابزارهای نامشروع، غیر اخلاقی و غیر انسانی استفاده کنیم. اگر در اینجا ابزارهای غیر اخلاقی و ناموجه و مجریان آن مورد نقد قرار گرفته اند، این بدان معنی نیست که آرمان بلند و مترقی مجریان نیز مقبول مانیست. به عنوان نمونه ای که در این بررسی سخت مورد انتقاد بوده، می‌توانیم از فرقه‌ی اجتماعيون عاميون نام برد. بی تردید این حزب با طرح پیشروترین برنامه‌ها در عرصه‌ی عمومی در جنبش مشروطیت ایران، کمک بزرگی به طرح مطالبات نوینی کرد که متناسب با سطح توسعه‌ی ایران در آن زمان بود ولی جناح افراطی این حزب که تحت فرماندهی مرکزی در باکو عمل می‌کرد در همان زمان برای رسیدن به این اهداف ترجیح می‌داد از اقدامات خشونت آمیز، تروریستی و آدمکشی نیز به غیر اخلاقی‌ترین وجه آن استفاده کند.

نکته‌ی دوم، ما در اینجا به کرات خشونت را به عنوان ابزار مبارزه نفی کرده ایم. منظور ما از خشونت در اینجا عبارت است از «قدرت و نیرویی که یک فرد یا یک گروه اجتماعی بر فرد یا گروه اجتماعی دیگری اعمال می‌کند تا او را به تسلیم از خود وادار یا از او چیزی را بر خلاف اراده اش بگیرد»^۳. نفی خشونت نه به این خاطر که هیچ‌گاه وسیله‌ی مناسبی برای دست یافتن به قدرت نیست بلکه به این دلیل تجربه شده است که خشونت طلبان حتا اگر از این طریق به قدرت دست یابند با همان وسیله نیز حکومت می‌کنند. واقعیت این است که خشونت را نمی‌توان با خشونت از بین برد. همان‌گونه که برای محو تاریکی باید از نور بهره گرفت، نفرت را با عشق به زانو درآورد، خشونت را نیز تنها و تنها می‌توان با شکیبایی، تساهل، مدارا و مسالمت جویی از دامن جامعه زدود. و مهمتر این که خشونت اگر هم روا باشد باید از طریق حکومتی که به طریق قانونی انتخاب شده اعمال شود.

و نکته‌ی سوم این که ما در این بررسی در آرایش صحنه سیاسی ایران در دوره‌ی مشروطیت، نقش اپوزیسیون را به عنوان سایه‌ی حکومت بسیار پر اهمیت تلقی می‌کنیم و برخلاف بسیاری از نوشته‌های تاریخ معاصر ایران که محور اصلی ناکامی مطالبات مدرن را در رفتار مستبدانه‌ی اپوزیسیون (قدرت حاکمه) خلاصه می‌کنند، فرهنگ سیاسی اپوزیسیون را به ویژه در جامعه‌ی با تاریخ دوهزار و پانصدساله‌ی استبداد و خودرایی و بی‌قانونی در خلق فضای خشونت سیاسی نه فقط نادیده نمی‌گیریم بلکه آن را در درجه‌ی نخستِ مسئولیت پذیری قرار می‌دهیم. از این رو نقطه‌ی عزیمت این نقد را در تمرکز بر رفتار اپوزیسیون متمرکز نموده ایم که معتقدیم در قیاس با اپوزیسیون می‌بایست از خود درایت، شکیبایی، فرهیختگی، اخلاقمندی و به ویژه مسئولیت پذیری به مراتب بالاتری نشان می‌داد و مرجع الگوهای مدرن و متمدنانه در تاریخ نوین ایران می‌شد. با این سه نکته به جمع بندی فشرده‌ی خود باز می‌گردیم.

ما در آغاز این نوشته به نظریه‌ی پنهان در نوشته‌ی ماشاءالله آجودانی اشاره کردیم. پنهان از این نظر که نویسنده بر خلاف بررسی‌های آکادمیک هیچ گزاره‌ی فرضی نه در آغاز و نه در پایان کتاب برای انبوه فاکت‌های خود ارائه

نکرده است با این حال اگر بخواهیم یک گزاره ی فرضی موجز برای کتاب مشروح « مشروطه ی ایرانی » ارائه کنیم باید بگوییم که به اعتقاد آجودانی در مشروطه ی ایرانی مفاهیم سکولار غربی با تفسیر به رای مذهبی و تطبیق آن با متون فقهی شیعه، تقلیل یافته و همین تقلیل و تطبیق سبب ناکامی جنبشی بوده که با وام گیری از نوشته ای از ثقه الاسلام تبریزی، « مشروطه ی ایرانی » نامیده شده است. به باور ما اگر چه این فرض مولف فرض تماماً نادرستی نیست (کما این که میرزا یوسف خان تبریزی نیز در کتاب یک کلمه به همین سیاق به معرفی قانون غربی و تطبیق آن با اسلام پرداخته است) لیکن موضوع اصلی ناکامی مشروطه در ایران به عنوان یک پروژه ی ناتمام یا به قول نویسنده ی کتاب مشروطه ی ایرانی، «انقلاب ناقص»، نه در تقلیل گرایی مفاهیم سکولار به مفاهیم فقهی و مذهبی ریشه دار که به قول نویسنده در ذهن و زبان تاریخی ایرانیان حک شده بود بلکه باید این ناکامی را در تفسیر به رای سیاسی و خوانش منحصر به فردی از مشروطه و تحولات مدرن جستجو کرد که بی تردید منشاء قفقازی - روسی داشت و معجونی بود از اندیشه های سوسیال دموکراسی روسی (با گرایش نوظهور بلشویکی که این زمان در قفقاز زیر تاثیر مستقیم یکی از رهبران آن یعنی استالین قرار داشت)، عقاید آنارشیستی، تروریستی، ناسیونالیسم افراطی و لیبرالیسم غربی. برنامه ای که از طرف تندروان مشروطه خواه برای حکمروایی در دستور کار قرار داشت هیچ تناسبی با زیربنای اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی واقعاً موجود ایران نداشت. در نتیجه این معجون مولف خشونت که هیچ تردیدی در کاربرد خشونت و ابزارهای آن در رسیدن به هدف به خود راه نمی داد، سنگ بنای فرهنگ سیاسی مشخصی را پی ریخت که ناکارایی خود را در عمل برای تشکیل یک جامعه ی مدنی مدرن در سال های بعد نیز به خوبی نشان داد. چیزی که بعداً به قول نویسنده ی کتاب مشروطه ی ایرانی انقلاب ناقص نامیده شد.

ما در این بررسی کوتاه عمده با انتخاب دو گزینه ی مهم از وقایع دوره ی دوساله ی کوتاه منتهی به استبداد صغیر یعنی اولین دوره ی مشروطیت (مشروطه ی کوچک) و بررسی نسبتاً تفصیلی آن در حد و مقیاس یک مقاله، نشان دادیم که در این دوره ی مهم والگو ساز تا چه اندازه در قانون اصلی مشروطه یعنی در مجلس دوره ی اول و جامعه، فضای نوینی با سعه ی صدر زیاد وجود داشت. به طوری که بالاترین قدرت در راس نظام مشروطه یعنی شاه برای احقاق حق خود به دادگاه متوسل می شد ولی روزنامه نگاری چون مدیر روزنامه ی مساوات نه فقط در دادگاه حاضر نمی شد بلکه روز بعد از دادگاه طوماری تهیه می کرد و به بازار می فرستاد تا بر بدکاره بودن مادر شاکی یعنی محمد علی شاه صحنه بگذارد. و همچنین هنگامی که مجرمان بمب اندازی به شاه دستگیری شوند، مجلس بلافاصله به اعتراض انجمن های تهران یعنی اولین جامعه ی مدنی متشکل تاریخ مدرن ایران پاسخ در خور می دهد و برای نظارت بر بازجویی و محاکمه افراد دستگیر شده ناظری از مجلس تعیین می کند. در این رابطه چنان که دیدیم مجلس نماینده ای برای نظارت بر محاکمه ی دو تبعه ی روسی یعنی حیدرخان و اسماعیل قفقازی که گردانندگان اصلی ترور بودند، انتخاب کرد و ترتیبی داد تا بر کار محاکمه ی علنی دستگیر شدگان ایرانی نیز انجمن ها حضور داشته و نظارت کنند. به عبارت دیگر با وجود جامعه ای که تازه از قرون وسطا سر بر آورده بود و مشکلات فراوان در اجرای مشروطه داشت، مجلس مشروطه مناسب ترین اقدامات قانونی را برای جلوگیری از ظلم و ستم افراد خودسر به متهمین اتخاذ کرد. اما دیدیم که انجمن ها و در واقع محرکان اصلی آن ها که در تشکیلات ترور به خوبی سازماندهی شده بودند چگونه نه برای احقاق حق شهروندی که برای دور زدن قانون و رهایی قاتلان تلاش می کردند. قاتلانی که دست کم ۵ نفر از افراد بی گناه را در جریان بمب اندازی خود کشته بودند. تشکیلاتی که علناً از ترور حمایت می کرد و دست کم در یک مورد توانسته بود با انواع پروپاگاندا در فاصله ی بین هفتم تا

چهلیم کشته شدن عباس آقای تبریزی به گفته ی کسروی در شهر تهران حدود یکصد هزار نفر را به پشتیبانی از ترور و آدمکشی به میدان بکشد، به جای مسئولیت پذیری در فضای جدید و پاس داری از آزادی و مشروطه ی نوپا و پی گیری مطالبات شهروندان با شکیبایی و صبر و در یک کلام رعایت بازی دموکراسی و مشروطه و قانون خواهی واقعی، از موقعیت به دست آمده در جنبش برای به چنگ آوردن تمام قدرت با توطئه و ترور و از فراز قوانین مشروطه، رفتاری به غایت غیر مسئولانه از خود به دست داد. این رفتار مستبدانه، غیر مسئولانه و خشونتی غیر قابل توجیه در نظام آزادیبخش مشروطه، نهاد تازه تاسیس مجلس یعنی کانون مشروطه خواهی را به چالشی سخت می گرفت. چالشی که مجلسیان در مقابل مخالفان بالقوه و بالفعل مشروطه برای آن پاسخی نمی یافتند. به عنوان مثال پس از بمب اندازی به کالسکه شاه، محمد علی شاه مستبد، مزورانه در نامه ای از مجلسیان پرسید که مگر قرار نبود در سایه ی حکومت مشروطه امنیت برای همه ی افراد جامعه به ارمغان آید. حالاً چه شده است که برای شاه مملکت نیز امنیتی نیست؟» لیکن ملاحظه نمائید در حالتی که اساس امنیت برای شخص سلطنت تا این درجه متزلزل باشد رعایای ممالک دور دست و اهل ثغور و سرحد و فقرای ملت اسلام و مطلق رعایا چگونه می توانند از جان و مال خود ایمن و راحت باشند؟».

هدف ما در ارائه ی فاکت های نمونه دقیقاً این بود که نشان دهیم در دو سال نخست تجربه ی مشروطه که به طور نسبی و متناسب با شرایط تاریخی ایران و با وجود دشواری های یک جامعه ی به غایت سنتی، همه گونه شرایط سیاسی برای تحقق مطالبات مدنی مدرن از طریق قانونی و اقدام مسالمت آمیز فراهم بود (چنان که فعالیت و تشکیل آزادانه ی انجمن ها به خوبی نشان می داد و اگر به اندازه ی کافی نیز فراهم نبود می توانست به کوشش کنشگران عرصه ی عمومی با شکیبایی بیشتر به دست آید)، این اپوزیسیون سکولار (و نه تقلیل دهندگان آن به مفاهیم سنتی) بود که با سوء استفاده از شرایط ویژه ی شور و هیجانات توده ای و با استفاده از شیوه های پوپولیستی برای دست یابی به تمام قدرت از همه گونه ابزار مشروع و نامشروع خارج از قاعده ی بازی مشروطیت و دموکراسی سود می برد. آنان حتا برای رهایی کسانی که انسان های بی گناه را کشته بودند با استفاده از قوانین مشروطه و شکاف های قانونی در آن و به ویژه ارباب سازمان یافته، فشار وارد می کردند و چنان که می دانیم در این راه موفق نیز شدند تا مجرمان را آزاد کنند. می خواهیم بگوییم که اپوزیسیون فعال و اتفاقاً سکولارترین بخش آن که تمایلی به تقلیل مفاهیم سکولار مشروطه به متون فقهی هم نداشت، بیش از هر جریان دیگری به قواعد اصلی بازی مشروطه، حکومت مردمسالار و دموکراسی پایبندی نشان نمی داد. ما دیدیم که در رای گیری برای نخست وزیری امین السلطان در مجلس اول، مخالفانش در مجلس تنها ۴ رای داشتند. آن ها به جای کوشش در عرصه ی عمومی و تشکل جامعه ی مدنی و جلب آرای خود در انتخابات بعدی مطابق قانون مشروطه (که به طور نسبی محدودیت رسمی و غیر رسمی برای آن وجود نداشت) و کسب قدرت از طریق مسیرهای قانونی و متشکل کردن جامعه ی مدنی، ترجیح می دادند به خشونت روی آورده و قدرت را خارج از مجاری قانونی که تازه در ایران پا گرفته بود، به دست آورند و درحالیکه از تمام ظرفیتهای قانونی ارمغان حکومت مشروطه بهره می گرفتند، ابزار خشونت را نیز به طور غیر قانونی برای رسیدن به هدف فراموش نمی کردند. به عبارت دیگر مشکل اصلی در تقلیل مفاهیم سکولار به متون مذهبی نبود (که البته آن هم وجود داشت) بلکه مشکل اصلی این بود که اپوزیسیون افراطی می خواست به هر ترتیبی شده با استفاده نابجا از ابزار قانون و اشکال غیر قانونی به قدرت دست یابد. در واقع آشکارا تاکتیک «عبور» از طریق ابزارهای خشونت انتخاب شده بود. طبق بررسی ها، ما امروز می دانیم که این تشکیلات منشاء قفقاز - روسی داشته و الگوهای فعالیت خود را از الگو های رایج آن که مشخصاً در باکو تئوریزه می شد، می گرفت. بررسی های متعدد نشان داده است که بین حزب سوسیال دموکراسی کارگری روسیه (جناح بلشویک شعبه ی قفقاز

به رهبری استالین)، سازمان همت مستقر در باکو، فرقه‌ی اجتماعیون عامیون مستقر در باکو-تفلیس، مرکز غیبی تبریز به رهبری علی مسیو(که باهدایت فرقه‌ی اجتماعیون عامیون مستقر در باکو - تفلیس سازماندهی شده بود) و تشکیلات ترور در تهران رابطه‌ی تشکیلاتی قوی وجود داشت. در واقع تشکیلات ترور در جناح افراطی فرقه‌ی اجتماعیون عامیون تهران با الگو برداری از شیوه‌های مافیایی مرکز غیبی در تبریز(نگاه کنید به ژانت آفاری، صص ۱۱۵-۱۱۷)، اقدامات خود را انجام می‌داد.

ما درجایی از همین نوشته گفتیم که فرقه‌ی اجتماعیون عامیون پیشروتری مطالبات مدرن را با توجه به سطح توسعه‌ی ایران و با در نظر داشتن ظرفیت‌ها، حساسیت‌ها و ادبیات زمانه به عرصه‌ی عمومی در ایران ارائه کرد و از این طریق کمک بزرگی به پیش برد مبارزه و تعمیق آن در مشروطیت داشت لیکن جناح خشونت آفرین و تروریستی که نخست به عنوان بخشی از این تشکیلات به حساب می‌آمد، به سرعت با تجربه‌ای که از آن برخوردار بود به جناح غالب آن تبدیل شد و با به دست گرفتن رهبری مهمترین نهادهای مدنی(انجمن‌ها)، چنان فضای هرج و مرج و رفتار غیر مسئولانه‌ای در صحنه‌ی سیاسی ایران بوجود آورد که زمینه‌های بازگشت استبداد را به سرعت برق و باد فراهم و هزینه‌های بسیار به روند مبارزاتی تحمیل کرد و سبب شد تا زمینه‌آفرینی برای برانداختن مجلس، اولین فرار دسته جمعی منورالفکران در تاریخ معاصر ایران به اروپا بوجود آید. آنان که ابتکار عمل سیاسی را به طور کامل در عرصه‌ی عمومی در صحنه‌ی سیاسی دو کانون اصلی مشروطه خواهی یعنی تهران و تبریز در اختیار خود گرفته بودند، الگویی به غایت ناموجه و ناموفق از خود برجای گذاشتند که متأسفانه به دلیل فضا و فرهنگ سیاسی سال‌های بعد نه فقط نقد نشد که مورد ستایش نیز قرار گرفت و در نتیجه به عنوان یک الگوی مبارزاتی انقلابی، پیروان نوین بسیار یافت.

منابع:

۱. آجودانی ماشاء الله(۱۳۸۳)، مشروطه‌ی ایرانی، اختران
۲. آدمیت فریدون (۱۳۸۷)، ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، مجلس اول و بحران آزادی، انتشارات روشنگران
۳. آفاری ژانت (۱۳۸۵)، انقلاب مشروطه در ایران، نشر بیستون
۴. براون ادوارد(۱۳۸۰)، انقلاب مشروطیت ایران، ترجمه‌ی مهری قزوینی، انتشارات کویر
۵. تقی زاده سید حسن(۱۳۳۷)، خطابه، باشگاه مهرگان
۶. حیدر عمواغلی(۱۳۹۲)، خاطرات حیدرخان عمواغلی، به کوشش ناصرالدین حسن زاده، نشر نامک
۷. دولت آبادی یحیی(۱۳۶۱)، حیات یحیی، جلد ۲، انتشارات عطار.
۸. رابینو (۱۳۶۸)، مشروطه گیلان و آشوب آخرالزمان، به کوشش محمد روشن، انتشارات طاعتی
۹. رائین اسماعیل(۱۳۵۲)، حیدرخان عمواغلی، انتشارات موسسه‌ی تحقیق رائین
۱۰. مستشارالدوله یوسف(۱۳۸۶)، رساله موسوم به: یک کلمه، به کوشش علیرضا دولتشاهی، انتشارات بال